

## کالبدشکافی یک سوء قصد: شاهرخ، حروفیان و متفکران دوره تیموری در سال ۸۳۰/۲۷-۱۴۲۱

مؤلف: ایلکر اوریم بین باش<sup>۲</sup>

مترجم: علی اصغر هدایتی<sup>۳</sup>

### چکیده

این مقاله، تجزیه و تحلیلی بافتی از ترور نافرجام شاهرخ، حاکم تیموری هرات در ربیع الثانی سال ۸۳۰ هـ.ق (فوریه ۱۴۲۷) ارائه می‌دهد. به گفته مورخان معاصر تیموری، احمد لُر - یک پیشه‌ور وفادار به نهضت حروفیه - سعی کرد تا شاهرخ را به قتل برساند. شاهرخ از این ترور جراحات جزئی برداشت و زنده ماند اما به شدت به این واقعه واکنش نشان داد و بیشتر افرادی که در توطئه بر ضد او متهم شده بودند را اعدام کرد. در طول بازجویی، بسیاری از متفکران حروفی نیز متهم به هم‌دستی در توطئه شدند. در این مقاله، این ترور نافرجام به عنوان نقطه‌ای بحرانی در خطامشی‌های سیاسی دوره تیموری مورد بحث قرار می‌گیرد و در رابطه با تغییر و دگرگونی چشم انداز فکری در میانه قرن نهم قمری بررسی شده و نیز تجزیه و تحلیل متنی و بافتی عمیقی از منابع تاریخ‌نگاری و نیز نوشته‌های متفکرانی که مدارک و شواهد دست اولی از بازجویی‌های متعاقب آن باقی گذاشته‌اند، ارائه می‌گردد. پس از یک بررسی دقیق از شواهد موجود، نشان

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

«The Anatomy of a Regicide Attempt: Sh-ahrukh, the H.ur-uf-is, and the Timurid Intellectuals in 830/1426-2». Journal of the Royal Asiatic Society / Volume 23 / Issue 03 / July 2013, pp 391. 428  
2. Ilker Evrim Binbas . Royal Holloway, London2.

۳. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه خوارزمی ahedayati87@yahoo.com

داده می‌شود که بازجویی از علمای حروفیه، پیش از ترور نافرجام شروع شده بود. همچنین ثابت می‌شود که این ترور هر چند رویدادی مهم بود، بیشتر به اقدامات شاهرخ به منظور کنترل و نظم بخشی به حوزه اجتماعی نوظهور در ایران و آسیای میانه کمک رسانده است.

### مقدمه

یکی از آشتفته‌ترین زمان‌ها در تاریخ متفکران تیموری، دوره‌ای بود که یکی از فعالان حروفیه به نام احمد لُر در سال ۱۴۲۷/۸۳۰ در هرات اقدام به کشتن شاهرخ نمود. هرچند این تلاش ناموفق بود و شاهرخ (متوفی ۱۴۴۷/۸۵۰) با جراحات جزئی از حمله زنده ماند اما پیامدهای سیاسی و فکری آن بسیار ملموس بوده است. تحقیقاتی که متعاقب این ترور نافرجام صورت گرفت منجر به این گردید که با نظارت خود شاهرخ، بازجویی و تصفیه‌های گسترده‌ای از متفکران معروف در سرتاسر امپراتوری تیموری صورت گیرد. به طور کلی، اگرچه این رویداد تقریباً به خوبی شناخته شده می‌باشد و در پژوهش‌های مختص به تاریخ حروفیه در قرن نهم هجری بسیار از آن نقل گردیده است، تأثیر کلی این حادثه فراتر از محافل حروفی بوده و واکنش متفکرانی که گرفتار این تصفیه شدند، به صورت جامع مورد بررسی قرار نگرفته است.<sup>۱</sup> با توجه به پیامدهای مسلکی بالقوه اقدام شاه‌کشی - که هم نافرجام بود و هم در زمان بدی رخ داده بود و حتی در لحظه‌ای اتفاق افتاد که شاهرخ تهدیدهای سیاسی را با ظهور جنبش‌های مهدویت و هزاره‌گرایی، احساس کرده بود - ارائه تحلیل بافتی از این ترور نافرجام، می‌تواند روشی سودمند برای درک بهتر جایگاه متفکران در سیاست تیموری در نیمه اول قرن پانزدهم باشد.

شناخت ما درباره این حادثه عمدتاً از طریق گزارش‌های وقایع‌نگارانه دوره تیموری است. هرچند،

۱. ای. جی. براون، *تاریخ ادبیات ایران، کمبریج*، ۲۴، ۱۹۲۰، ج ۳، صص ۳۶۶، ۳۶۵ و ۴۷۵؛ فزاد کوپرولو، *اسلام در آناتولی بعد از حمله ترک‌ها* (مقدمه)، ترجمه گری لیزر (سالت لیک سیتی، ۱۹۳۳ [۱۹۲۲])، ص ۴۳؛ صادق کیا، *واژه‌نامه گرگانی* (تهران، ۱۳۳۰)، ص ۱۱، ۱۳.

Roger Savory, "A 15th Century S. afavid Propagandist in Harāt", in *American Oriental Society, Middle West Branch, Semi-Centennial Volume: a Collection of Original Essays*, ed. Denis Sinor (Bloomington, 1969), p. 192; Abd'ulbaki G'olpınarlı, *Hur'uf'ilik Metinleri Katalo'gu* (Ankara, 1973), pp. 2, 26-27, 50;

یعقوب آژند، *حروفیه در تاریخ* (تهران، ۱۳۶۹)، ص ۷۰؛ روشن خیامی، *تاریخ حروفیه عقاید و آراء* (تهران، ۱۳۷۹)، صص ۲۳۳، ۲۳۴؛ شهزاد بشیر، *فضل‌الله استرآبادی و حروفیان* (آکسفورد، ۲۰۰۵)، صص ۱۰۱، ۱۰۵؛ Fatih Usluer, *Hurufilik. İlk Elden Kaynaklarla Do'gus, undan 'Itibaren* (Istanbul, 2009), p. 21; Hamid Algar, "Horufism", *EI* Vol. 12, pp. 483-490.

همچنین بنگرید:

Ismail Aka, *Mirza S,ahrüh ve Zamani* (1405-1447) (Ankara, 1994), pp. 138-140; Beatrice Manz, *Power, Politics and Religion in Timurid Iran* (Cambridge, 2007), p. 42; Musa S,amil Y'uksel, *Timurlularda Din.Devlet 'Illis,kisi* (Ankara, 2009), p. 118.

تحلیل جامعی از علل و پیامدهای این ترور را بایستی با روش کل‌نگرانه تواریخ تیموری و نیز واکنش دیگر تشکیلات و چهره‌های فکری از جمله جوامع نوپای صوفی و سازمان‌های فکری مخفی یا غیررسمی در امپراتوری تیموری و فراتر از آن مورد توجه قرار داد؛<sup>۱</sup> از این رو بخش اول این مقاله به نحوه بیان تواریخ تیموری از این حادثه اختصاص می‌یابد. در این بخش، با تحلیل دیدگاه وقایع‌نگاران بر این حادثه، تلاش خواهد شد تا جایی که موضوعات مربوط به این ترور نافرجام را روشن کند، مسائل مختلف تاریخ‌نگاری و بافتی را توضیح دهیم. در بخش دوم، به بحث در مورد نظرات آن دسته از متفکرانی خواهیم پرداخت که فوراً درگیر این حادثه شدند و دیدگاه‌های خود را در رساله‌های کوتاه بیان کردند.

به نظر می‌رسد که این اجماع میان محققان جدید وجود دارد که این ترور نافرجام رویدادی مهم در سلطنت شاهرخ است. با این حال هنوز اختلاف نظر درباره این که چگونه و چرا شاهرخ به این حادثه این گونه واکنش نشان داد، مطرح است. فؤاد کوپرولو و راجر سیوری می‌گویند که نگرانی شاهرخ از نفوذ رو به رشد شیوخ صوفی زیاد شد و این ترور تنها «بهانه‌ای مناسب» برای خلاصی از آنها در هرات بود. به عقیده یعقوب آژند، این ترور نافرجام به خاطر انتقام از کشتن فضل‌الله استرآبادی، مؤسس جنبش حروفیه، به دست میرانشاه بن تیمور در سال ۱۳۹۴/۷۹۶ صورت گرفته است. فاتح اوزلور می‌گوید که این ترور واکنشی به حکومت سرکوبگرانه شاهرخ بوده است. به گفته بتریس منز، شاهرخ به خاطر ظهور صوفیان هزاره‌گرا تحت فشار بود و او به حادثه‌ای که تقریباً اهمیت چندانی نداشت واکنش تندی نشان داد و پس از آن سعی کرد با اعطای تخفیف مالیاتی و توزیع صدقات به اتباعش شدت این واکنش کم کند.<sup>۲</sup>

۱. تشکیلات صوفیانه قرن پانزدهم ایران و آسیای مرکزی، تقریباً به خوبی مورد مطالعه قرار گرفتند، اما پژوهش در مورد تشکیلات مخفی غیر رسمی، هنوز در مرحله ابتدایی خود قرار دارد. اگرچه اثر W. Spencer Trim-ingham, *Sufi Orders in Islam* (New York, 1971) تقریباً منسوخ است، ولی تنها اثر مرجع پذیرفته شده در رابطه با تشکیلات صوفیانه است. با توجه به هشدار شهزاد بشیر، من از اصطلاح «شبکه» به جای اصطلاح «طریقه» استفاده کردم تا از ارتباط اصطلاح دومی با فرقه‌های صوفی دوره اولیه و دوره جدید اجتناب کنیم. بنگرید: Shahzad Bashir, *Sufi Bodies. Religion and Society in Medieval Islam* (New York, 2011), pp. 11–13.

مترجم: به نظر می‌رسد درست‌ترین و دقیق‌ترین واژه‌ای که می‌توان به حروفیه اختصاص داد، واژه «فرقه» باشد. همچنین برای تشکیلات مخفی و غیر رسمی پژوهش اولیه‌ای توسط Ihsan Fazlõ'glu and Cornell H. Fleischer صورت گرفت. بنگرید:

Fazlõ'glu, "Ilk d'onem Osmanlı ilim ve k'ult'ur hayatında 'Ihv'anu's.safa ve Abdurrahm'an Bist'am'ı", *Divan* 1 (1996) 2, pp. 229–240; Cornell H. Fleischer, "Seer to the Sultan: Haydar.i Remmal and Sultan S'uleyman", in *Cultural Horizons. A Festschrift in Honor of Talat S. Halman*, ed. Jayne L. Warner (Syracuse, 2001), pp. 290–304.

مقالات روشنگرانه را در جلد بعدی ببینید:

Miriam Cooke and Bruce B. Lawrence (eds.), *Muslim Networks from Hajj to Hip Hop* (Chapel Hill, 2005).

۲. برای منابع، به یادداشت من در بالا بنگرید.

در بازسازی این حادثه، مشکلات تاریخ‌نگارانه و وقایع‌نگارانه زیادی وجود دارد. برای یک ناظر معاصر، به نظر می‌رسد حوادث پیرامون این ترور این‌گونه اتفاق افتاده باشد: در ۲۳ ربیع الثانی ۸۳۰/۲۱، فوریه ۱۴۲۷، بعد از نماز جمعه، هنگامی که شاهرخ در حال ترک مسجد جامع هرات بود، فردی قصد جان او را کرد. شاهرخ از این حمله جان سالم به در برد و در زمان اندکی، جراحات او بهبود یافت اما ضارب بلافاصله کشته شد. تحقیقات متعاقب این حادثه نشان داد که ضارب اتفاقی در کاروانسرای شهر داشت و این که معروف خَطاط، خوشنویس سرشناس هرات، در آن‌جا ملاقات زیادی با ضارب داشت. معروف خَطاط بلافاصله بازداشت شد و به اتهام دخالت در ترور، مورد بازجویی قرار گرفت. او ابتدا هرگونه ارتباط با ضارب را رد کرد، اما بعد او نام احمد لر، از پیروان فضل‌الله استرآبادی، مؤسس جنبش حروفیه در ایران دوره تیموری را به میان می‌آورد. آزاد نوه فضل‌الله به اتهام طراحی توطئه، دستگیر و اعدام گردید. دستگیری‌ها و بازجویی‌ها به متفکران دیگری مانند قاسم انوار که متهم به پناه دادن هواداران حروفیه بود، هم کشیده شد.

این تلاش برای شاه‌کشی نشانگر نوعی بحران در امپراتوری تیموری در اواسط دوره حکومت شاهرخ است و مانند هر بحرانی در تاریخ نمایانگر مرزهای خطای ایدئولوژیک و تقابل سیاسی و فکری می‌باشد که در حالت عادی (در نبود بحران) تحت تاثیر سرکوب عمدی و نبود مدارک و شواهد از دید تیزبینانه تاریخی پنهان می‌ماند.<sup>۱</sup> بحران سال ۸۳۰/۲۷-۱۴۲۶ ابعاد سیاسی ملموسی مانند شکست تحقیق‌آمیز الغ بیگ به دست براق‌اوغلان از گوگ اردو داشت، اما بازیگران واقعی این بحران، مردمان منطقه و متفکران گروه‌های مختلفی بودند که مجبور به دفاع از عقاید خود در یک سری از بازجویی‌های شبهه تفتیش عقاید شدند. فراتر از صحنه‌های شخصی که وجود داشت، این زمان بحرانی با آشکار ساختن پیرامون این ترور نیز، پویایی سیاسی عمل‌گرایی فکری افراطی قرن پانزدهم را در کانون توجه قرار داده، یکی از لحظات نادر را نشان می‌دهد که قدرت سیاسی و منزلت و وجهه فکری تحت نظارت کامل افکار عمومی در امپراتوری تیموری با هم همخوانی نداشت.

چیزی که این ترور نافرجام را برای پژوهش جذاب می‌کند این واقعیت است که مناقشه پیرامون این رویداد به خوبی توسط آن کسانی که کلاً نظرات مخالفی درباره این واقعه داشتند، ثبت شده است. ما منابعی داریم، عمدتاً وقایع‌نگارانه، که به طور حتم نمایانگر نظر شاهرخ و حکومت او می‌باشند و چند رساله کوتاه، عمدتاً با محتوای جدلی، که یا از دیدگاه رسمی حمایت کرده یا اینکه اتهامات را رد می‌کند. با مطالعه در بافت این ترور، منابع نشان می‌دهند که چگونه حیات فکری دوره تیموری متنوع، پرهیجان و به هم پیوسته بوده و چگونه شاهرخ و حکومتش به خاطر افزایش قدرت و اقتدار تشکیلات فکری، مضطرب و نگران بودند. این منابع همچنین تصویر روشنی از ترس و نگرانی‌ای که تک‌تک چهره‌های فکری در این دوره احساس می‌کردند را ترسیم می‌کنند.

در این مقاله ثابت خواهیم کرد که این ترور تنها نقطه اوج درگیری شدید میان شاهرخ و متفکران

1. Manz, Power, p. 40; Aka, Mirza S, ahruh, pp. 115-125.

تیموری بود. درگیری مقارن پایان سال ۸۲۰ / ۱۴۲۰ به اوج خود رسید و حروفیه و حتی دیگر متفکران، آزاداندیشان، صوفیان هزاره‌گرا و کسانی که علم حروف را به عنوان یک اصل روش‌شناسی اتخاذ کردند نیز گرفتار سیاست‌های شاهرخ شدند. بنابراین، به نظر می‌رسد که شاهرخ از طریق تبعید، بازجویی و اعدام، از این حادثه برای جلوگیری از نفوذ فزاینده تشکیلات فکری بهره برده، سلطه خود را بر سراسر حوزه عمومی نوظهور که از زمان سقوط حکومت مغولان در آسیای غربی، در امپراتوری تیموری و فراتر از آن، در حال گسترش بود، تحمیل کرده است.

### ترور نافرجام و مورخان تیموری

پنج کتاب وقایع‌نگاری تیموری وجود دارد که در برگزیده اطلاعات اصلی از این ترور نافرجام است: *زُبده‌التواریخ بایسنقری* نوشته حافظ ابرو (تاریخ تألیف. ۸۳۰/۱۴۲۶-۱۴۲۷): جلد اول در ۱۶ محرم ۸۳۰ / ۱۷ نوامبر ۱۴۲۶ پایان یافت؛ جلد دوم در ۱۷ ربیع الثانی سال ۸۳۰/۱۵ فوریه ۱۴۲۷ به اتمام رسید؛ جلد سوم بعد از ۲۳ ربیع الثانی ۸۳۰ / ۲۱ فوریه ۱۴۲۷ به پایان رسید؛ جلد چهارم بعد از ۲۳ ربیع الثانی ۸۳۰ / ۲۱ فوریه ۱۴۲۷ تمام شد. این جلد شامل تتمه است.

تتمه *زُبده‌التواریخ بایسنقری* (تاریخ تألیف. ۸۳۰ / ۱۴۲۶-۱۴۲۷؟)

مجموع فصیحی نوشته فصیحی خوافی (تاریخ تألیف. ۸۴۵ / ۱۴۴۱-۱۴۴۲)

تاریخ کبیر نوشته جعفری (تاریخ تألیف ۸۵۱-۸۵۵ / ۱۴۴۱-۱۴۴۲)

مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین نوشته عبدالرزاق سمرقندی (تاریخ تألیف. ۸۷۵ / ۱۴۷۰-۷۱).

*زُبده‌التواریخ بایسنقری*، چهارمین و آخرین بخش تاریخ عمومی حافظ ابرو به نام *مجمع‌التواریخ* است. این کتاب تاریخ سلسله تیموری از تولد تیمور در سال ۷۳۶ / ۱۳۳۵ تا ترور نافرجام در سال ۸۳۰ / ۱۴۲۷ را شامل می‌شود. حافظ ابرو (متوفی ۸۳۳ / ۱۴۳۰) به صورت مجزا بخشی از این تاریخ را به میرزا بایسنقر بن شاهرخ تقدیم کرد؛ وجه تسمیه عنوان کتاب به این خاطر می‌باشد. اهمیت گزارش حافظ ابرو در مورد ترور نافرجام عمدتاً به سبب فقدان چاپ مناسب، تا همین اواخر به طور بایسته‌ای ارج داده نشده است. به دو دلیل زیر *زُبده‌التواریخ* یکی از مهم‌ترین منابع در مورد این حادثه است: اول اینکه حافظ ابرو به عنوان مورخ، بسیاری از عمرش را در هرات و در خدمت شاهرخ صرف کرد، او در هرات حضور داشت و احتمالاً یکی از شاهدان عینی ترور و شکنجه‌ها و سرکوب‌های بعد از آن بود. دوم، ترور نافرجام آخرین رویداد نقل شده در *زُبده‌التواریخ* است و پیچیدگی و سختی نسخه‌شناسی بخش پایانی‌اش ممکن است مربوط به

۱. حافظ ابرو در هرات یا خواف به دنیا آمد و در همدان به تحصیل پرداخت. او بعد از مرگ تیمور در سال ۱۴۰۵/۸۰۷ به خدمت شاهرخ درآمد و سپس به عنوان پرکارترین و معروف‌ترین مورخ شاهرخ ظاهر گردید.  
John E. Woods, "The Rise of Tīmūrīd Historiography", JNES 46(1987): 97.

همچنین بنگرید:

Maria E. Subtelny and Charles Melville, "H. āfez..e Abr̄u", *Elr* Vol. 11, pp. 507-509.

بحران پیرامون ترور باشد.<sup>۱</sup>

تتمه زبده‌التواریخ ذیل سال ۲۷/۸۳۰-۱۴۲۶ است. عنوان کامل آن ذکر التتمه وقایع که سنه ثلاثین و ثمانمائه حادث شد، است و در یک نسخه ناقص واحد، در پایان نسخه خطی بادلیان زبده‌التواریخ به دست ما رسیده است.<sup>۲</sup> نه مؤلف و نه تاریخ تألیف تتمه در این متن ثبت نشده است. از آنجا که زبده‌التواریخ تداوم مشابه سال‌های بعد از ۸۲۵/۱۴۲۱-۲۲ به استثنای سال ۸۲۹/۱۴۲۵-۲۶ را شامل می‌شود، احتمالاً تتمه به دست خود حافظ ابرو نوشته شده است.<sup>۳</sup> با این حال، این واقعیت که حافظ ابرو به عنوان دوم شخص در متن مورد خطاب قرار گرفت، این استدلال را تقویت می‌کند که تتمه به وسیله شخص دیگری غیر از حافظ ابرو نوشته شده است.<sup>۴</sup> علاوه بر این، از میرزا بایسنقر (متوفی ۸۳۷/۱۴۳۴) به عنوان شخصی که در قید حیات است، نام برده شد؛ نکته‌ای که نشان می‌دهد تاریخ تألیف قبل از سال ۸۳۷/۱۴۳۴ است.<sup>۵</sup> اشاره به ترور در متن، کلی و ناقص بوده و قسمت اعظم متن به برخورد میان الغ بیگ و براق اوغلان اختصاص داده شده است، با این وجود، این متن به ما کمک می‌کند که مشکلات مختلف متنی مربوط به زبده‌التواریخ را حل کنیم.<sup>۶</sup>

بعد از زبده‌التواریخ و تتمه، مورخان تیموری بعدی که در مورد ترور، هر چند به اختصار بحث کردند، فصیحی خوافی (متوفی ۸۴۹/۱۴۴۵) و جعفری می‌باشند. فصیحی خوافی نیز یکی از اعضای حکومت

۱. حافظ ابرو، زبده‌التواریخ، تصحیح سید کمال حاج سید جوادی، جلد ۴، تهران، ۱۳۸۰، صص ۹۰۷، ۹۲۳.

۲. حافظ ابرو، تتمه زبده‌التواریخ بایسنقری، کتابخانه بادلیان آکسفورد، ff. 446b, 440b.

انتهای این نسخه ناقص است (نوشته‌ای بر ff. 1a و 445b می‌گوید که یک برگ از این نسخه افتاده) و با همان دستخط متن اصلی خود زبده‌التواریخ نوشته شده است. هرمان ایسه و بارتولد نیز وجود این تتمه را ذکر کردند، هر چند که ایسه متوجه نگردد که این نسخه، رونوشتی از زبده‌التواریخ بوده است. بنگرید:

Ed. Sachau and Hermann Eth'e, Catalogue of the Persian, Turkish, Hind'ust'an'i, and Pusht'u Manuscripts in the Bodleian Library (Oxford, 1889), col. 90; V. V. Bartol'd, "O nekotorykh vostochnykh rukopisiakh v Konstantinopole i Kaire (Otchet o komandirovke)", in Sochineniia, Vol. 8 (1973), pp. 244-245.

مصححان زبده‌التواریخ از وجود تتمه آگاه نبودند، از این رو در تصحیح فعلی وجود ندارد.

۳. سال‌های بعدی که تتمه زبده‌التواریخ شامل آن می‌شود: ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۳۰ (تنها در نسخه بادلیان)

بنگرید: حافظ ابرو، زبده‌التواریخ، ج ۴، صص ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۶، ۸۷۹، ۸۹۴، ۸۹۵.

اینکه چرا حافظ ابرو تتمه را مربوط به این سالها نوشت، پرسشی است که به طور مجزا نیاز به بررسی دارد.

۴. حافظ ابرو، تتمه زبده‌التواریخ، f. 440b.

۵. حافظ ابرو، تتمه زبده‌التواریخ، f. 446a.

۶. بارتولد از این نسخه در شرح عملیات فاجعه آمیز الغ بیگ و محمد جوکی بر ضد براق اوغلان زیاد استفاده کرده است.

بنگرید:

V. V. Barthold, Four Studies on the History of Central Asia. Vol. II. Ulugh.Beg, trans. V. and T. Minorsky (Leiden, 1958), pp. 101-103.

شاهرخ بود. در مجمل فصیحی خود، که خلاصه زندگی‌نامه و تاریخ‌نگاری از آدم(ع) تا سال ۴۲/۸۴۵-۱۴۴۱ است، در یک پارگراف کوتاه همان چیزی را که در *زبدةالتواریخ* آمده است را بازگو می‌کند، اما توضیحات مهمی در رابطه با اخراج قاسم انوار از هرات به دستور شاهرخ نیز به آن می‌افزاید که توسط حافظ ابرو ذکر نگردید.<sup>۱</sup> جعفری یک سید حسینی از یزد بود و در حقیقت تعلقی به نظام موجود هرات در امپراتوری تیموری نداشت. او کتاب تاریخ کبیر را در حدود سال‌های ۱۴۴۷/۸۵۱ و ۱۴۵۱-۵۲/۸۵۵ نوشته است. احتمال دارد که فصیحی اثرش را برای سلطان محمد بن بایسنقر نوشته باشد. گزارش او در مورد ترور نافرجام در کتاب تاریخ کبیر، کوتاه و شامل چند جزئیات است. با این حال این کتاب تنها گزارش تاریخ‌نگارانه نوشته شده در مورد ترور در خارج از محافل فکری هرات است.<sup>۲</sup>

گزارش سمرقندی در *مطلع‌السعدین* به عنوان یک منبع نسبتاً جدید مورد نظرمان می‌باشد. گرچه سمرقندی این کتاب را در زمان سلطنت سلطان ابوسعید بن سلطان محمد (متوفی ۸۷۳/۱۴۶۹؛ سلطنت در سال‌های ۸۵۵-۱۴۵۱/۸۷۳-۱۴۶۹) نوشت، او و پدرش کاملاً مشغول خدمت در حکومت شاهرخ بودند.<sup>۳</sup> از این رو، اشتباه نیست که بگوییم، وقایع‌نگاری *مطلع‌السعدین* دعوی‌های شاهرخ را منعکس می‌کند. در حقیقت، اولین بخش *مطلع‌السعدین* کمی بیشتر از بازگویی *زبدةالتواریخ* حافظ ابرو تا سال ۲۷/۸۳۰-۱۴۲۶ است.<sup>۴</sup> با این حال، همچنان که با جزئیات بیشتر در ادامه بحث خواهیم کرد، بخش مربوط به ترور از گزارش موجود در *زبدةالتواریخ*، در چند نکته مهم از هم فاصله می‌گیرد.<sup>۵</sup> اگرچه آن، گزارش بعدی روایت را نشان می‌دهد، گزارش سمرقندی از روایت، بعدها یک جایگاه تقریباً معیاری را در تاریخ‌نگاری فارسی کسب کرد.<sup>۶</sup>

۱. فصیحی خوافی، *مجممل فصیحی*، تصحیح سید محسن ناجی نصرآبادی، تهران، ۱۳۸۶، ص ۱۱۱۴.

براون قسمت مربوط به *مجممل فصیحی* را در سال ۱۹۱۵ از نسخه تقریباً اخیر ترجمه کرد. بنگرید: Browne, "The Mujmal or 'Compendium' of History and Biography of Fas. 'ih. '1 of Khw'af", *Le Mus'con series 1* (1915), pp. 77-78.

این نسخه قرن نوزدهم که اکنون در کتابخانه دانشگاه کمبریج نگهداری می‌شود، تاریخ ترور نافرجام را به جای ۲۷/۸۳۰-۱۴۲۶ سال ۲۶/۸۲۹-۱۴۲ ذکر می‌کند.

۲. جعفری، *تاریخ کبیر(تواریخ انبیاء و ملوک)*، ترجمه اسماعیل آکا، کتابخانه دولتی سنت پترزبورگ، ۲۰۱۱، f. 310a.

همچنین بنگرید: استوری. سی. ای، *ادبیات فارسی*، ترجمه یحیی آرین پور، تهران، ۱۳۶۲، صص ۵۰۸. ۵۰۷.

3. C. P. Haase, "Abd.al.Razz' aq Samarqand' i", *Elr Vol. 1*, pp. 158-160.

4. Felix Tauer, "Timurlular Devrinde Tarihc, ilik", *Belleten 29* (1965), pp. 61-62.

۵. سمرقندی، *کمال‌الدین عبدالرزاق، مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین*، تصحیح عبدالحسین نوایی و محمد شفیعین، دو جلد، تهران، ۱۳۵۳، صص ۳۸۵. ۳۸۱.

۶. میرخواند، *روضه‌الصفاء فی سیرت الانبیاء و الملوک و الخلفاء*، تصحیح عباس پرویز، تهران، ۱۳۳۸، ج ۶ صص ۶۹۳، ۶۹۱؛ معین‌الدین زمجی اسفزاری(متوفی ۱۵۱۰/۹۱۵)، *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، تصحیح محمد کاظم امام (تهران، ۱۳۳۸، ۳۹)، ج ۲، صص ۸۶، ۸۴؛ خواندمیر، *حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر*، تصحیح جلال

کالبدشکافی یک سوء قصد: شاهرخ، حروفیان و متفکران دوره تیموری ... / مترجم: علی اصغر هدایتی

از این پنج گزارش، حافظ ابرو و عبدالرزاق سمرقندی به سبب گزارش جامع‌شان از این واقعه، پیچیدگی‌های متنی‌ای که برای ما ایجاد کردند و تفاوت‌ها در برداشت‌شان از ترور، نیاز به بحث جداگانه‌ای دارند. ما نیز تا آنجا که به این بحث کمک کند، به تنمّه *زبدۃ‌التواریخ*، *مجمعل فصیحی* و *تاریخ کبیر*، اشاره خواهیم کرد.

### نسخه‌شناسی *زبدۃ‌التواریخ*

قبل از اینکه وارد جزئیات گزارش حافظ ابرو و سمرقندی از ترور شویم، ناچاریم به یک مشکل متنی و نسخه‌شناسی بپردازیم که ممکن است رابطه‌ای با بحران ۲۷/۸۳۰-۱۴۲۶ داشته باشد. حافظ ابرو تاریخ عمومی *مجمع‌التواریخ* را در مراحل متوالی تکمیل کرد و قدیمی‌ترین نسخه آن به تاریخ ۲۶/۸۲۹-۱۴۲۵ است. با این حال، این رونوشت، بخش چهارم که *زبدۃ‌التواریخ* نام دارد را در بر نمی‌گیرد. خصوصاً خود سال ۲۷/۸۳۰-۱۴۲۶ گنج‌کننده است، چنان که دست کم چهار چاپ متفاوت از نسخ مختلف *زبدۃ‌التواریخ* وجود دارد.<sup>۱</sup>

*زبدۃ‌التواریخ* در سال ۲۷/۸۳۰-۱۴۲۶ پایان می‌یابد، اما سخت است که بگوییم حافظ ابرو اثرش را کاملاً به اتمام رساند. این کتاب فاقد صفحه آخر<sup>۲</sup> درستی است و صفحه آخر موجود - که دارای تاریخ ۲۷/۸۳۰-۱۴۲۶ است - به نظر می‌رسد از *مجمع‌التواریخ* محمد طوسی (متوفی ۱۴۲۷/۸۳۰)، که رساله‌ای در مورد ترور است، گرفته شده باشد که با توضیحات بیشتری در بخش دوم این مقاله از آن بحث خواهیم کرد.<sup>۳</sup> این شباهت موجب شده است که آژند *مجمع‌التنهانی* را یکی از منابع مورد استفاده حافظ ابرو در *زبدۃ‌التواریخ* بدانند.<sup>۴</sup>

عبدالرزاق سمرقندی به خوبی با اثر حافظ ابرو آشنا بود، تا حدی که *زبدۃ‌التواریخ* اساس مطلع

الدين همایی و دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۸۰، ج ۳، صص ۶۱۵، ۶۱۷.

۱. ساختار اثر حافظ ابرو در ظاهر پیچیده نیست و هیچ مطالعه جامعی در نسخ اولیه *مجمعل‌التواریخ* یا *زبدۃ‌التواریخ* وجود ندارد. برای بررسی کلی، بنگرید:

Felix Tauer, *Cinq opuscules de H. 'afi z.i Abr u* (Prague, 1959), p. xii; PL2, Vol. 1, pp. 346-347; Woods, "The Rise of T'im urid Historiography", pp. 96-99.

#### 2. colophon

۳. در صفحه آخر مورد بحث آمده است: «از گمرهان دین چو بد این قصه را ظهور\* تاریخ این قضیه شد از روزگار ضل». در این شعر کلمه «ضل» این تاریخ را بیان می‌کند. محمد طوسی، *مجمع‌التنهانی* و *محضرالامانی*، تصحیح نجیب مایل هروی در مجموعه رساله فارسی، ج ۳، ص ۴۳. این نسخه بی‌نظیر از *مجمع‌التنهانی* در کتابخانه ملی ملک تهران موجود است 477/3, ff1b-41b. *مجمع‌التنهانی* به صورت ناقص توسط صادق کیا تصحیح گردید. بنگرید: صادق کیا، «آگاهی‌های تازه از حروفیان»، صص ۴۳، ۴۹.

برای توضیحی از این نسخه، بنگرید: ایرج افشار و محمد تقی دانش پژوه، *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ملک وابسته به آستان قدس* (تهران، ۱۳۶۳/۱۹۸۴)، صص ۳۴، ۳۳ (شماره ۴۹).

۴. آژند، *حروفیه*، صص ۷۲، ۷۱.



السعدینش را تا سال ۲۷/۸۳۰-۱۴۲۶ تشکیل می‌دهد. با این وجود، در بخش مربوط به ترور نافرجام، ما با معماهای نسبتاً مشکل‌متنی و بافتی مواجه هستیم. بعد از ذکر عزیمت محمد جوکی از هرات در ۱۷ ربیع الثانی ۱۵/۸۳۰ فوریه ۱۴۲۷ برای حمایت از الغ بیگ در مبارزه بر ضد براق‌اوغلان از گوکارادو در سراسر متصرفات خوارزم، به یک باره سمرقندی خبر می‌دهد که زبده‌التواریخ حافظ ابرو در این مطلب به پایان رسیده است.<sup>۱</sup>

به عبارت دیگر، نسخه زبده‌التواریخی که سمرقندی از آن استفاده می‌کند، گزارش حمله به جان شاهرخ را در بر نمی‌گیرد. در عوض، سمرقندی این بخش را با گزارش خود از وقایع کامل کرد، که در زیر به آن خواهیم پرداخت.<sup>۲</sup> این یا به دلیل اینکه واقعاً حافظ ابرو نوشتن زبده‌التواریخ در حدود ۱۵ فوریه ۱۴۲۷ متوقف کرد، بود یا این که سمرقندی به رونویس ناقصی دسترسی داشت. به جای آن، ممکن است سمرقندی به تمام نسخ زبده‌التواریخ دسترسی داشته است، اما آنها را آشفته یا مقابله‌شان را بسیار وقتگیر دانست و بنابر این گزارش خودش را نوشت. در واقع هر سه احتمال قابل قبول است. قدیمی‌ترین نسخه خطی موجود زبده‌التواریخ با مرگ سیورغانمیش بن شاهرخ در ۱۶ محرم ۱۷/۸۳۰ نوامبر ۱۴۲۶، تقریباً سه ماه قبل از ترور به پایان می‌رسد. با این حال، این واقعیت که ما دست کم دو نسخه از زبده‌التواریخ داریم که شامل حمله به جان شاهرخ می‌شود، موضوع را حتی پیچیده‌تر هم می‌کند.<sup>۳</sup> عجیب اینکه با وجود آشنایی سمرقندی با اثر حافظ ابرو و مقام والایش در دربار هرات، به نظر می‌رسد او از نسخه کامل زبده‌التواریخ بی‌اطلاع بوده است. بر اساس شواهد باقی مانده، احتمالاً چهار نسخه متفاوت از آن در نیمه دوم قرن پانزدهم منتشر شده است:

۱. دو نسخه خطی در کتابخانه ملک در تهران، نسخه‌های خطی. ۴۱۶۶ و ۴۱۶۳، نسخه اول، به خاطر مقدم بودن، ظاهراً، قدیمی‌ترین نسخه زبده‌التواریخ را نشان می‌دهد. این نسخه در آغاز بخش مربوط به درگیری میان الغ بیگ و براق‌اوغلان پایان یافت و شامل گزارش ترور نمی‌شود.<sup>۴</sup>

۱. سمرقندی، مطلع‌السعدین، ج ۲، ص ۳۷۷ = «در این تاریخ زبده‌التواریخ بایسنقری اختتام یافت»

برای توضیح بیشتر در مورد لشکرکشی ناموفق الغ بیگ و محمد جوکی به سیقناق بنگرید: بارتولد، الغ بیگ، صص ۱۰۱، ۱۰۲.

۲. حافظ ابرو، زبده‌التواریخ، ج ۴، صص ۹۰۷، ۹۲۳. بارتولد در سال ۱۹۰۸ متوجه این مشکل گردید، اما نمی‌دانیم که او هرگز سعی کرد آن را حل کند یا نه. بنگرید:

V. V. Bartol'd, "O nekotorykh vostochnykh rukopisiakh", pp. 244-245.

۳. تنها دو نسخه از زبده‌التواریخ داستان ترور نافرجام را آورده است:

Istanbul Suleymaniye Kütüphanesi Ms. Fatih 4321/1 and Oxford Bodleian Library Ms. Elliot 422.

۴. نسخه کتابخانه ملک Ms. 4166 برای کتابخانه شاهرخ رونوشت گردید که شامل دستنوشته شاهرخ بر حاشیه آن است.

استوری، ادبیات فارسی، صفحه ۵۰۶؛ مهدی بیانی، «یک نسخه نفیس از مجمع‌التواریخ حافظ ابرو»، یادگار (۱۹۴۸/۱۳۲۶)، ۹، ۱۰، ۱۷۲؛ همچنین بنگرید: مقدمه خانابا بیانی در توضیح حافظ ابرو، ذیل جامع‌التواریخ رشیدی

کالبدشکافی یک سوء قصد: شاهرخ، حروفیان و متفکران دوره تیموری ... / مترجم: علی اصغر هدایتی

۲. نسخه دوم با رسیدن محمد جوکی در سمرقند در ۱۷ ربیع‌الثانی ۸۳۰ / ۱۵ فوریه ۱۴۲۷ به پایان می‌رسد، اما ترور را شامل نمی‌شود. ما هیچ تصویری از این نسخه نداریم، اما وجود آن را بر اساس گفته سمرقندی که در بالا ذکر گردید، می‌توان ثابت کرد.

۳. نسخه سوم ترور نافرجام را بیان می‌کند. این نسخه از روی نسخه استانبول، یعنی قدیمی‌ترین نسخه *زبدۃ‌التواریخ* است که گزارش ترور را در بر می‌گیرد.<sup>۱</sup> این نسخه برای کتابخانه شخصی شاهرخ تهیه گردید و شامل حواشی اقتباسی از نقل قول‌های مشابه *مطلع‌السعدین* است.

۴. نسخه چهارم هم ترور و هم تتمه را شامل می‌شود. با فرض اینکه تمام متن به دست حافظ ابرو، بدون هیچ مداخله ویرایشی توسط فرد دیگری نوشته شده باشد، این نسخه کاملترین نسخه *زبدۃ‌التواریخ* را نشان می‌دهد. نسخه بادلیان تنها نمونه به جا مانده از این نسخه است.<sup>۲</sup>

بعد از بیان این چهار نسخه متفاوت، اکنون بی‌درنگ می‌توانیم این سؤال را مطرح کنیم. آیا وجود چهار نسخه متفاوت نتیجه رونویسی نامنسجم است یا انعکاس مراحل تدوین پی‌درپی به دست حافظ ابرو در یک سال آشفته، یعنی در زمانی که قدرت شاهرخ در هرات به دلیل مرگ سیورغاتمیش بن شاهرخ، شکست الغیبگ و محمد جوکی به دست براق اوغلان از گوک اردو و در نهایت حمله به جان شاهرخ تنها در مدت یک سال دستخوش تزلزل گردید، می‌باشد؟ بر اساس مجموعه نسخ موجود *زبدۃ‌التواریخ*، همچنین ممکن است که حافظ ابرو، اثرش را به پایان نرسانده و چندین مَسُوده از سال ۲۷/۸۳۰-۱۴۲۶ باقی گذاشته باشد، که همه این‌ها بعدها منتشر گردیده است. با توجه به پیچیدگی بسیار زیاد اثر حافظ ابرو، دشوار است که پاسخ قاطع و صریحی به این پرسش بدهیم. حافظ ابرو ما را با یک چالش جدی تداخل متونی از طریق تلفیق و اصلاح آثار خود تحت نام‌های متفاوت و در موضوعات مختلف مانند تاریخ و جغرافیا مواجه می‌سازد. از آنجا که ظاهراً این مشکل متنی مربوط به سال ۲۷/۸۳۰-۱۴۲۶ است، ارزش نگاهی دقیق به جزئیات و شیوه‌ای که حافظ ابرو کتابش را پایان داد، دارد.

(تهران، ۱۳۵۰/۱۹۷۱، صص ۴۶، ۵۰. رونوشت دیگری در همان کتابخانه، Ms. 4163، در سال 1273/1856-57 از Ms. 4166، رونویسی گردید.

همچنین بنگرید: ایرج افشار و محمد تقی دانش پژوه، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی و وابسته به آستان قدس (تهران، ۱۳۵۲/۱۹۷۳)، ج ۴، ص ۷۳۰. در نسخه تصحیح شده، این دو نسخه در *زبدۃ‌التواریخ*، ج ۴، صفحه ۹۰۶ خاتمه می‌یابد.

1. Istanbul S'uleymaniye K'ut'uphanesi Ms. Fatih 4321/1, ff. 600a-605a

همچنین بنگرید:

Felix Tauer, "Les manuscrits persans historiques des bibliothèques de Stamboul I", *Archiv Orient'aln'ı 3* (1931), pp. 100-101.

2. Oxford Bodleian Library Ms. Elliot 422, ff. 430a-440a.

همچنین بنگرید: حافظ ابرو، *زبدۃ‌التواریخ*، ج ۱، صص XXVII.XXVIII. برای مجموعه نسخ *مجم‌التواریخ* و *زبدۃ‌التواریخ* بنگرید: استوری، ادبیات فارسی، صص ۵۰۴، ۵۰۷.

### تاریخ ترور نافر جام

تمام منابع در دسترس ما متفقند که ترور در هرات و در روز جمعه اتفاق افتاد، اما بر روی تاریخ دقیق این حادثه اختلاف نظر دارند. حافظ ابرو، تاریخ ۲۳ ربیع الاول ۸۳۰/۲۲ ژانویه ۱۴۲۷ (که در واقع چهارشنبه می‌باشد) را ذکر می‌کند، در حالی که سمرقندی این ترور را در تاریخ ۲۳ ربیع الثانی ۸۳۰/۲۱ فوریه ۱۴۲۷ (که جمعه می‌باشد) می‌داند. تاریخ حافظ ابرو چنانچه در *زبدۃ‌التواریخ* ذکر گردید، از نظر توالی زمانی نسبتاً پیچیده است. حافظ ابرو خروج محمد جوکی از هرات، به منظور حمایت از برادرش الغیبگ در برابر براق‌اوغلان در ۱۷ ربیع‌الثانی ۸۳۰/۱۵ فوریه ۱۴۲۷ را به عنوان آخرین رویداد قبل از ترور ذکر می‌کند. علاوه بر این، حافظ ابرو خودش تأکید می‌کند که ترور در روز جمعه اتفاق افتاد، که این نکته موجب بی‌اعتمادی به تاریخی که او بیان کرد، می‌شود. بنابراین تاریخ سمرقندی به نظر صحیح‌تر است. نسخ مجمل فصیحی مطابق با تاریخ این حادثه نیست، اما آخرین چاپ متن که متکی بر یک نسخه رونوشت در سال ۸۵۷ است، تنها دوازده سال پس از نگارش آن، در ۲۳ ربیع‌الثانی نگارش شده است. بنابر این، با وجود این واقعیت که مهم‌ترین منبع ما، یعنی کتاب حافظ ابرو که احتمالاً خود یکی از شاهدان عینی این حادثه بوده، با آن مطابقت ندارد، تاریخ ۲۳ ربیع الثانی ۸۳۰/۲۱ فوریه ۱۴۲۷ مربوط به ترور، صحیح‌تر به نظر می‌رسد.<sup>۱</sup>

### گزارش حافظ ابرو و عبدالرزاق سمرقندی درباره ترور نافر جام

طبق گزارش مسوط و جالب حافظ ابرو، شاهرخ برای نماز جمعه به مسجد جامع هرات (جامع دارالسلطنه) رفت. همسر مقتدرش گوهرشاد بیگم (متوفی ۸۶۱/۱۴۵۷) که حافظ ابرو از او به عنوان ملکه مادر (مهدعلیا) نام می‌برد، کوشید تا این جمعیت را از رفتن به مسجد از طریق ایوان هرات (ایوان دارالخلافه) بازدارد؛<sup>۲</sup> او

۱. حافظ ابرو، *زبدۃ‌التواریخ*، ج ۴، صفحه ۹۱۱؛ حافظ ابرو، *تممه زبدۃ‌التواریخ*، f. 440b، خوفی، *مجمّل فصیحی*، ج ۳، ص ۱۱۱۴؛ سمرقندی، *مطلع‌السعدین*، ج ۱ و ۲، ص ۳۸۱. نسخه کمبریج *مجمّل فصیحی* که در ۱۷ دسامبر ۱۸۵۶ رونویسی شد، تاریخ ۲۳ ربیع‌الثانی ۸۲۹ را ذکر می‌کند، اما این نسخه، رونوشت بسیار جدید است و به نظر می‌رسد که گویی رونویس جدیدتری آن را با مطلع‌السعدین مطابقت داده است.

بنابراین، من در اینجا، اختلاف در مورد سال حادثه را در این نسخه، از بحث حذف کردم. بنگرید:

Browne, "The Mujmal", p. 77.

به گفته تاریخ کبیر جعفری، این حادثه در یک روز جمعه سال ۸۳۰ هـ ق اتفاق افتاد. او ماه و روز این حادثه را تعیین نمی‌کند. بنگرید: تاریخ کبیر، f. 310a. یک انحراف اصلی از تاریخ مرسوم این حادثه در سال ۸۳۰ از حسین آلیاری است که تاریخ ۲۳ رجب سال ۸۲۹/۳۱ می ۱۴۲۶، و یک روز جمعه را تاریخ حادثه می‌داند. متأسفانه آلیاری هیچ منبعی را برای این گفته خود ذکر نمی‌کند. بنگرید: حسین آلیاری، «نامه‌ای از پسر فضل‌الله حروفی»، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، شماره ۱۹ (۱۳۴۶/۱۹۶۷)، ص ۱۷۵.

۲. دارالخلافه یکی از القاب هرات در دوره تیموری بود، و ایوان دارالخلافه احتمالاً طاقمانسرا یعنی ایوان حال بر طرف قبله مسجد جامی در مجموعه ساختمانی «مصلی» است. بنگرید: Omer Diler, S, *chir Lakapları – Titles and Epithets of Islamic Towns (Istanbul, 2001)*, p. 138;

نگران بود که «رنجی بر شاهرخ تحمیل نشود»، چرا که هوا بارانی و جاده‌ها لغزنده بود، و به احتمال زیاد همین تذکر و نگرانی گوهرشاد، حافظ ابرو را به تأمل و ابرو می‌دارد که این حادثه از پیش طراحی شده باشد. شاهرخ پاسخ داد که هیچ گریزی از اراده الهی نیست و نگرانی‌هایش را بی‌دلیل دانست. بعد از انجام نماز جمعه، او رهسپار کاخش شد. اما چون نسبت به رسوم معمول پادشاهی بی‌توجهی بود، از حضور مردم در صف سلطنتی ممانعت نکرد. همچنان که جمعیت در حال ترک مسجد بودند، شخصی به شاهرخ نزدیک شد و سعی کرد او را با چاقو مجروح سازد. حافظ ابرو در ادامه می‌نویسد که شاهرخ به دلیل تقوای راسخ، به طور جدی آسیب ندید. خادمی توانست گریبان مجرم را بگیرد و او را به زمین بزند؛ در این حال خواجه‌ای چاقو را برداشت و او را زخمی کرد. مجرم در نهایت به دست مأموران ورود (یساول) گردن زده شد. به گفته حافظ ابرو «همچنان که ترس از مکاشفه هوا را پر کرد»، شاهرخ مسجد را با تخت روان ترک کرد.<sup>۱</sup> گزارش سمرقندی، احساس نگرانی از سوی گوهرشاد بیگم را که آشکارا در روایت حافظ ابرو منعکس شده، منتقل نمی‌کند. به گفته سمرقندی مرد نمدپوشی به نام احمد لر، یکی از شاگردان فضل‌الله استرآبادی، با تکه‌ای کاغذ در دستش در چهره کسی که در طلب دادخواهی از پادشاه است، به شاهرخ نزدیک شد. شاهرخ از مشاوران خود خواست که به او اجازه دهند تا نزدیک شود. ناگهان احمد لر چاقویش را درآورد و آن را در شکم شاهرخ فرو برد. با این حال او به طور جدی زخمی نشد و احمد لر به دست اعضای حلقه داخلی شاهرخ (ایچکیان) که در بین آنها علی سلطان بن منگو گوچین بود، کشته شد. در این میان، همچنان که گروه نظامی شروع به نواختن سرود دسته می‌کرد، جمعیت متوجه این حمله به آن شاهرخ شدند و به بام مسجد دویدند. امیر علاءالدین علیکه کولکناش و امیر جلال‌الدین فیروز شاه، سوار اسبشان بودند، اما شاهرخ دنبال امیر جلال‌الدین فیروز شاه می‌گشت و تمایل داشت که بر تخت روان بنشیند. با این حال امیر گفت که انجام این کار موجب نآرامی در میان مردم می‌شود. از این رو، شاهرخ سوار اسبش شد و مسجد را با همراهی گروه نظامی ترک کرد، و به باغ زاغان رفت که در آنجا زخمش به وسیله طبیبان مداوا گردید.<sup>۲</sup> تاکنون بیشترین تغییر قابل توجه در روایت سمرقندی، حذف گوهرشاد بیگم و تأکید بر عمل امرای اطراف شاهرخ است. در روایت حافظ ابرو، تنها یک پیش‌خدمت و یک خواجه توانستند مجرم را بگیرند، اما به گفته سمرقندی، دستگیری مجرم توسط حلقه درونی شاهرخ (ایچکیان) صورت گرفت. حافظ ابرو هویت ناشناس مجرم را حفظ می‌کند، اما سمرقندی در آغاز روایت هم نامش و هم وابستگی اجتماعی‌اش را ذکر می‌کند.

تفاوت بین گزارش‌های حافظ ابرو و سمرقندی، حداقل در مورد رویدادهای متعاقب ترور روشن است.

Terry Allen, *A Catalogue of Toponyms and Monuments of Timurid Herat* (Cambridge, MA, 1981), p. 106; Lisa Golombek and Donald Wilber, *The Timurid Architecture of Iran and Turan* (Princeton, 1988), Vol. 1, pp. 302–305.

۱. حافظ ابرو، *زبدۃ‌التواریخ*، ج ۴، صص ۹۱۱، ۹۱۵.

۲. سمرقندی، *مطلع‌السعدین*، ج ۱، صص ۳۸۱، ۳۸۲.

به گفته حافظ ابرو، شاهرخ بلافاصله تحقیق از این حادثه را آغاز کرد، اما در ابتدا کسی ضارب را نشناخت. سه روز بعد شخصی که مالک کاروانسرای در هرات بود، وارد شد و گفت که کسی شبیه مهاجم، اتافی در کاروانسرایش داشت ولی از روز جمعه دیگر دیده نشد. تحقیقات بیشتر نشان داد که معروف خطاط یک خوشنویس سرشناس با ضارب در اتاقش زیاد در رفت و آمد بود. معروف خطاط بلافاصله دستگیر و مورد بازجویی قرار گرفت. در آغاز او هر گونه ارتباطی را با ترور رد کرد، اما بعد از شکنجه، فاش کرد که نام مهاجم احمد لر بوده است.<sup>۱</sup> به زودی در تحقیقات مشخص گردید که شخصی به نام آزاد مجرم واقعی بوده است. آزاد پسر مولانا مجدالدین استرآبادی، از پیروان مولانا فضل‌الله استرآبادی، مؤسس فرقه حروفیه است.<sup>۲</sup> از این رو، ارتباط بین ترور و حروفیان که حافظ ابرو «مبارزان کفر و ملحدان در سرشت» می‌نامد، ثابت گردید.

افرادی به اتهام گرایش به حروفیه، دستگیر شده، مورد بازجویی قرار گرفتند. عجیب اینکه حافظ ابرو نام هیچ یک از افراد را نمی‌برد. گفتیم که آنها در ابتدا منکر هر گونه ارتباطی با این ترور بودند، اما زیر شکنجه به اطلاع از توطئه قتل شاهرخ از جمله به نقش احمد لر اقرار کردند. در پایان، همه آنها اعدام شدند. حافظ ابرو بر حمایت قاطعی که مردم شهر از این اعدام‌ها کرده و سخاوتی که شاهرخ به خاطر این حمایت بر آنان داشته است، تأکید می‌کند. شاهرخ حتماً متوجه خطری که او را تهدید می‌کرد، شده بود، زیرا بعد از اعدام‌ها شاهد بخشش‌های گسترده از خزانه به نیازمندان، بخشیدن مالیات‌های عقب افتاده و آزادی زندانیان هستیم.<sup>۳</sup>

روایت سمرقندی، به اندازه روایت حافظ ابرو - که مانند یک رمان واقعی پلیسی می‌باشد - پیچیده نیست. افسوس که آنها احمد لر را کشتند، میرزا بایسنقر و دیگر امرا بدنش را جستجو کرده و کلیدی در جیبش یافتند. بررسی‌های بعدی نشان داد که کلید، در یک مسافرخانه‌ای (تیمچه) در هرات را باز کرد. ساکنان

۱. حافظ ابرو چهره دیگری را به عنوان احمد لر معرفی می‌کند، که یکی از امرای سلطان احمد جلایر در نبرد بر ضد قرايوسف قراقویونلو در ۲۸ ربیع الثانی ۸۱۳/۳۰ آگوست ۱۴۱۰ بود. بنگرید: حافظ ابرو، *زبدۃالتواریخ*، ج ۳، ص ۴۰۱. نسخه‌های *زبدۃالتواریخ* خوانش واحدی از این نام ندارند. جوادی، مصحح متن، خوانش احمد لر را بیان می‌کند. در نسخه فتیح این اسم احمد لر است و نسخه آکسفورد به عنوان احمد بر(پیر؟) ثبت می‌شود. بنگرید:

Istanbul Suleymaniye Kütüphanesi Ms. Fatih 4321/1, f. 468b, and Oxford Bodleian Library Ms. Elliot 422, f. 148a.

احتمالاً این شخص، اتابک احمد، حاکم لر بزرگ است، که بلافاصله بعد از سال ۱۴۰۸، ۱۴۰۹/۸۱۱، در زمان قیام عمومی کشته می‌شود. بنگرید: نظری، معین الدین، منتخب التواریخ معینی، تصحیح زان اوین، تهران، ۱۳۳۶. صص ۵۲، ۴۹؛ یزدی، شرف‌الدین علی، *ظفرنامه*، تصحیح عبدالحسین نوایی و میر محمد تصدیق، ج ۲، تهران، ۱۳۸۷، صص ۷۰۸، ۷۲۱.

۲. در مورد مولانا مجدالدین استرآبادی و نقش احتمالی حروفیان در ترور نافرجام، به بخش سوم این مقاله بنگرید.

۳. حافظ ابرو، *زبدۃالتواریخ*، ج ۴، صص ۹۱۵، ۹۲۰.

تمه همچنین می‌گوید که شاهرخ بعد از ترور نسبت به فقرا و نیازمندان بخشنده شد. بنگرید: تمه *زبدۃالتواریخ* بایسنقری، f. 441a.

کالبدشکافی یک سوء قصد: شاهرخ، حروفیان و متفکران دوره تیموری ... / مترجم: علی اصغر هدایتی

این تیمچه مورد بازجویی قرار گرفتند. آنها گفتند که در واقع مهاجم اتاقی را در آنجا اجاره کرده بود و اینکه او ملاقات کنندگان بسیاری داشته است که بین آنها خوشنویسی به نام معروف خطاط بغدادی بود. روایت سمرقندی از معروف خطاط به طور قابل توجهی متفاوت از روایت حافظ ابرو است و نسبتاً شامل اطلاعات مبسوطی از سابقه معروف است که بر روابط نزدیکش، ابتدا با اسکندر بن عمر شیخ در اصفهان و سپس میرزا بایسنقر در هرات تأکید دارد.

بعد از حمله به جان شاهرخ، معروف خطاط و جوان‌هایی که با او نشست و برخاست داشتند، بازداشت شدند؛ اما معروف خطاط زنده ماند و بعد از اینکه به برخی از مقامات رشوه داده شد، در قلعه اختیارالدین در هرات، زندانی گردید. در نظر سمرقندی ارتباط حروفیه با ترور، بدیهی و مسلم است و او فقط بیان می‌کند که خواجه آزادالدین، نوه فضل‌الله استرآبادی و دیگران که با احمد لر همکاری کردند، اعدام شدند.<sup>۱</sup> حافظ ابرو درباره تصفیه متفکرانی که بعد از ترور رخ داده است، سکوت می‌کند؛ با وجود این واقعیت که مجمع‌التنهانی، متنی که بسیار مرتبط به *زبدة‌التواریخ* است، این موضوع را صریحاً بیان می‌کند. فصیحی خوافی و سمرقندی، نام شاعر معروف، سید قاسم انوار (متوفی ۱۴۳۴/۸۳۷-۱۴۳۳) را ذکر می‌کنند که بعد از ترور به سمت سمرقند رفته و هر دو متفق‌اند که اخراجش از هرات به دستور میرزا بایسنقر صورت گرفته است، اما آنها درباره ماهیت دقیق مشکل میان شاعر و شاهزاده، کمتر توضیح می‌دهند. سمرقندی بدون توضیح بیشتر، بیان می‌کند که میرزا بایسنقر نسبت به قاسم انوار، نظر مساعدی نداشت. میرخواند و خواندمیر بعدها روایت سمرقندی را شرح دادند و استدلال کردند که قاسم انوار به دلیل اینکه میرزا بایسنقر باخبر شد که احمد لر با او دیدار داشت، از هرات تبعید شد.<sup>۲</sup>

ورای تفاوت‌های متنی که در بالا نشان داده شد، حافظ ابرو و سمرقندی نیز از صافی‌ها و پالایه‌های مختلفی در تفسیر این حادثه استفاده کردند. به نظر می‌رسد که حافظ ابرو بیشتر علاقه‌مند به خود رویداد و درک فوری عامه مردم از آن بوده است. گزارش او بیشتر جبری‌گرایانه است و وضع بغرنج سیاسی شاهرخ را بهتر انعکاس می‌دهد.<sup>۳</sup> شاهرخ به دست یک پیش‌خدمت عادی نجات یافت و بازجویی‌های متعاقب آن، با سردرگمی‌های زیادی صورت گرفت. بازجویان تنها زمانی قادر به اثبات ارتباط ادعایی بین این حادثه و حروفیان شدند که گفته یک فرد معمولی را پذیرفته، آنها را که مظنون به شرکت در توطئه بودند، شکنجه دادند. حافظ ابرو از ذکر هر شخص معروف دیگری که نقشی در این حادثه داشته است، اجتناب می‌کند. سمرقندی از امرای قدرتمند یاد می‌کند که شاهرخ را از آشوب بعد از ترور نجات دادند و به نقششان در بازجویی‌های متعاقب آن تأکید می‌کند. در اینجا خصوصاً میرزا بایسنقر به نظر می‌رسد که چهره‌ای تعیین

۱. سمرقندی، *مطلع‌السعدین*، صص ۳۸۴، ۳۸۲. همچنین بنگرید: میرخواند، *روضه‌الصفاء*، ج ۶، صص ۶۹۲، ۶۹۳ و خواندمیر، *حبیب‌السیر*، صص ۶۱۶، ۶۱۷.  
 ۲. خوافی، *مجمعل فصیحی*، ج ۳، ص ۱۱۱۴؛ سمرقندی، *مطلع‌السعدین*، ج ۱ و ۲، ص ۳۸۴؛ میرخواند، *روضه‌الصفاء*، ج ۶، صص ۶۹۳، ۶۹۴؛ خواندمیر، *حبیب‌السیر*، ص ۶۱۷.  
 ۳. حافظ ابرو، *زبدة‌التواریخ*، ج ۴، ص ۹۱۰.

کننده باشد.

در واقع این یک معمای واقعی است، زیرا اگر میرزا بایسنقر نقشی در نجات دادن شاهرخ یا در بازجویی‌های متعاقب آن داشت، چرا حافظ ابرو - که معمولاً در *زبدة‌التواریخ* بالاترین تمجید و تکریم‌ها را از بایسنقر می‌کند - او را از گزارشش حذف کرده است؟ اگر او هیچ نقشی در این حوادث بازی نکرد، چرا سمرقندی او را در روایتش می‌آورد؟ سمرقندی همچنین او را به سبب خروج قاسم انوار، که احترام زیادی از هرات تا سمرقند داشته است، مقصر می‌داند. در ابتدا این گونه به نظر می‌آید که روایت سمرقندی تنها یک شایعه درباری همراه با کمی تعصب ضد بایسنقری می‌باشد و یا اینکه او برای جلوگیری از آبروریزی شاهرخ از ذکر داستان کامل حافظ ابرو خودداری کرده است. اما این حدس و گمان تا زمانی که ما جوابی برای منابع *مطلع‌السعدین* در ذیل دوره ۱۴۲۶/۸۳۰-۱۴۲۷ پیدا کنیم، باقی می‌ماند.

با کمال تعجب، گزارش جعفری، فاقد هر گونه جزئیات واقعی در مورد خود ترور می‌باشد. او فقط می‌گوید همچنان که شاهرخ در حال ترک مسجد بعد از نماز جمعه بود، پیروان فضل‌الله استرآبادی سعی کردند که شاهرخ را مجروح سازند؛ اما ضارب دستگیر و بلافاصله توسط نگهبانان (ملازمان) کشته شد. اما به عنوان پیامد این حادثه، جعفری به شدت، به جای تأکید بر تحقیقات و بازجویی‌ها، به اهمیت شورش عمومی و دار زدن در هرات پرداخت. به گفته جعفری، هیچ بازجویی‌ای بعد از این حادثه وجود نداشت. در عوض فتنه عظیمی بعد از ترور نافرجام در گرفت. بسیاری از مردم خود را مسلح ساخته و شروع به تعقیب حروفیان (آن جماعت) کردند و آنها هر کسی را که قادر به شناسایی‌اش بودند، کشتند. مردم همچنین آزاد، نوه مادری فضل‌الله و شش نفر دیگر از حروفیان را همراه بسیاری از کسان دیگری که به اشتباه حروفیه نامیده شدند، به قتل رساندند. پس از این درگیری‌های داخلی، شاهرخ اتباعش را از پرداخت یک ششم همه مالیات‌ها معاف کرد.<sup>۱</sup> جعفری، سیدی از یزد بود و بی‌علاقگی‌اش در مورد حادثه‌ای که در سال ۲۷/۸۳۰-۱۴۲۶ اتفاق افتاد، واضح است. او از کاری که حروفیه انجام دادند، انتقاد یا تمجید نکرد، اما او نیز ترسی نداشت که برچسب فتنه را به عدالت خودخوانده زند.

پیش از اینکه توجه‌مان را به واکنش‌های محافل متفکران به این ترور معطوف کنیم، جمع‌بندی مجموعه تاریخ‌نگاری روی این موضوع لازم است. با توجه به آشنایی سمرقندی با اثر حافظ ابرو و این حقیقت که هر دو نویسنده در هرات ساکن بودند و تعلق به همان محافل درباری و اداری داشتند، جای تعجب است که سمرقندی دسترسی به گزارش کامل *زبدة‌التواریخ* در مورد ترور نداشت. با این حال ما تمایل به اتخاذ یک راه‌حل کمتر دسیسه‌کارانه به این معما داشتیم، چون که ما هیچ مدارک قابل اعتمادی نداریم که نشان دهیم سمرقندی عمداً *زبدة‌التواریخ* را سانسور کرده باشد.

در بالا ذکر گردید که احتمالاً چون حافظ ابرو نتوانست اثرش را به سبب آشفتگی‌های سیاسی سال‌های ۲۷/۸۳۰-۱۴۲۶ کامل و تدوین کند و تردیدش درباره اینکه چگونه به انجام این کار پردازد، مجبور شد که

۱. جعفری، تاریخ کبیر، f. 310a.

ناتمام از آن دست بکشد. تاحدی ممکن است که سمرقندی رونویس ناقصی از *زبدۃالتواریخ* را در اختیار داشته و از وجود نسخ دیگر بی‌اطلاع بوده باشد. اگر این مورد باشد، سمرقندی دسترسی به یک مَسُودَه اولیه یا رونوشتی از *زبدۃالتواریخ* داشته و آن را در اثر خود گنجانده است. از آنجا که *مطلع‌السعدین* در شهرت و محبوبیت بر *زبدۃالتواریخ* برتری داشت، این مَسُودَه‌های متفاوت اثر حافظ ابرو هرگز به طور کامل تا دوران کنونی گردآوری نشد. با این حال، عجیب است که این سردرگمی بایستی در سال ۲۷/۸۳۰-۱۴۲۶، درست زمانی که دولت شاهرخ دست‌خوش بحران عمیقی بود، اتفاق بیافتد. گزارش نسبتاً غم‌انگیز جعفری، هر چند مختصر و اجمالی، به ما یادآوری می‌کند که کسی از اتفاق سال ۲۷/۸۳۰-۱۴۲۶ خوشحال نبود. اکنون به نظر آن دسته از افرادی که تحت تاثیر این تلاش برای ترور قرار گرفته‌اند، می‌پردازیم تا تاثیر کامل آن را بررسی کنیم.

### ترور نافرجام و متفکران تیموری

تاکنون ما تنها به تواریخ تیموری متکی بودیم و به استثنای جعفری، همه آنها دیدگاه صاحب‌منصبان شاهرخی را به ما نشان می‌دهند. تصویری که آنها ترسیم می‌کنند، نسبتاً روشن است: فرقه ملحد تلاش کرد تا پادشاه را بکشد و پادشاه مجرمان را به مجازات رساند. اما این داستان پیچیده‌تر از این است. تواریخ تیموری، به‌ویژه فصیحی خوفی و سمرقندی، منکر این حقیقت که متفکران متعددی گرفتار تصفیه‌های متعاقب این ترور شدند، نمی‌شوند، اما آنها مطالب قابل توجهی که به آگاه شدن هرچه بیشتر ما نسبت به این قضیه کمک کند، ارائه نمی‌دهند. به غیر از آزاد، تنها نام‌های معروف خطاط و قاسم انوار در منابع معاصر ذکر شده است. در مورد زندگی معروف خطاط اطلاعاتمان بسیار کم است و به طور قطع هیچ چیزی از نظراتش در مورد ترور نمی‌دانیم. تنها می‌دانیم که او بعد از این حادثه زندانی شد.<sup>۱</sup>

منبعی جدیدتر، به نام *مجالس‌العشاق* گازرگاهی (متوفی ۱۵۰۳-۰۴/۹۰۹) می‌گوید که دو سید از هرات نیز بعد از ترور، متهم به همکاری در حمله به جان شاهرخ شدند. امیر مختوم نیشابوری (متوفی ۱۴۲۹/۸۳۳)، اول از طریق ریختن روغن داغ روی سرش مجازات شد و سپس به هرمز تبعید گردید. پدرش امیر سید بهاء‌الدین، که سید حسینی از مدینه بود، به شهر مرزی (دارالمرز؟) فرستاده شد.<sup>۲</sup> متأسفانه،

۱. حافظ ابرو، *زبدۃالتواریخ*، ج ۴، ص ۹۱۵؛ سمرقندی، *مطلع‌السعدین*، ج ۱ و ۲، صص ۳۸۴، ۳۸۳. سمرقندی گزارش بسیار کوتاهی از اقدامات و فعالیت‌هایش در دربار سلطان احمد جلایر در بغداد، اسکندر بن عمر شیخ در اصفهان و شاهرخ در هرات ارائه می‌دهد. با این حال به نظر می‌رسد که این داستانها به قصد نشان دادن این که او چگونه متفکری بوده و این که چگونه او توصیه‌های ولی‌نعمتان خود را دنبال نکرد، بوده است. دیوان شعری از سوی مهدی بیانی در *احوال و آثار خوشنویسان* (به نقل از *زبدۃالتواریخ*، ج ۴، ص ۹۷۶) به او انتساب داده شد، اما به نظر می‌رسد که آن در فاصله بین سال‌های ۷۸۴ و ۷۸۸، مدت زیادی قبل از ترور نافرجام، تألیف شده باشد.

۲. کمال‌الدین حسین گازرگاهی، (متوفی ۱۵۰۳/۰۴، ۹۰۹) *مجالس‌العشاق*، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد (تهران، ۱۳۷۵/۱۹۹۶)، صص ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۶.



نمی‌توانیم گزارش گازرگاهی را با تکیه بر منابع پیشین تیموری تأیید کنیم.

درباره زندگی قاسم انوار (متوفی ۸۳۷ / ۱۴۳۳)، بیشتر به لطف شهرت گسترده‌اش به عنوان شاعر و توجهی که چندین لغت‌نامه به شرح حال او داشته‌اند، اطلاعاتی داریم، اما گفته‌های شرح‌حال‌ها چیز قابل توجهی را به آنچه پیش از این از طریق کتب وقایع‌نگاری می‌دانستیم، نمی‌افزاید.<sup>۱</sup> قاسم انوار، شاعر برجسته، دارای دیوان شعر و چندین رساله کوتاه است؛ اما متأسفانه هیچ یک از آنها را نمی‌توان با اطمینان در تاریخ ۲۷/۸۳۰-۱۴۲۶ یا بعد از آن دانست. بنابراین، این مسئله، نسبتاً بر اساس حدس و گمان خواهد بود تا آنها را در بافت ترور نافرجام تعبیر کنیم.<sup>۲</sup>

ما نمی‌دانیم واقعاً چگونه قاسم انوار در این حادثه دخالت داشت. به گفته خوفاقی او به دستور شاهرخ از هرات تبعید گردید.<sup>۳</sup> سمرقندی به دشمنی میان او و میرزا بایسنقر اشاره می‌کند اما او علت این دشمنی را ذکر نکرد. شرح حال شاه نعمت‌الله کرمانی نوشته عبدالرزاق کرمانی، که منبعی جدیدتر است، می‌گوید که ظاهراً او جنگ داخلی را چند روز قبل از این حادثه پیش‌بینی کرد و اینکه رونوشتی از دیوان قاسم انوار در طاقچه مجرم - که در این متن نامش ذکر نگردید - پیدا شد. او به دست امیر علیکه و امیر فیروز شاه، دو امیر برجسته حکومت شاهرخ، مورد بازجویی قرار گرفت و گفتند چون شایعات درست بوده، او نسبت به این حادثه، پیش‌آگاهی داشته است.

قاسم انوار با گفتن این جملات از خود دفاع کرد که گاهی وقت‌ها رویدادهای آینده در ذهن درویشان خطور می‌کند و اگر او این حادثه را پیش‌بینی کرده است، بایستی به حساب درویش بودن گذاشت، نه اینکه مجرم است. گزارش کرمانی که بعد از سال ۱۵۰۶ / ۹۱۱ نوشته شد، در نظرمان ارزش کمی دارد و هدف اصلی‌اش نشان دادن توانایی‌های پیامبرگونه قاسم انوار، از قبیل پیشگویی است.<sup>۴</sup> راجر سیوری معتقد بود

۱. جامی، *نفحات الانس*، صص ۹۳، ۵۹۰؛ دولتشاه سمرقندی (متوفی ۹۰۰ / ۱۴۹۴)؛ *تذکره‌الشعرا*، صص ۳۵۲، ۳۴۶؛ علیشیر نوایی، (متوفی ۹۰۶ / ۱۵۰۱)، *مجالس النفاثس*، ج ۱، صص ۷، ۶؛ نوایی، *نسائم المحبة من شئام الفتوة*، صص ۱۹، ۴۱۸؛ گازرگاهی، *مجالس العشاق*، صص ۲۲۲، ۲۲۷. در حقیقت، تنها جامی و گازرگاهی حمله به جا شاهرخ و پس از آن عزیمت قاسم انوار به سمرقند را ذکر می‌کنند. به نظر می‌رسد که گزارش جامی (صفحه ۵۹۳) روایتی از داستان موجود در *مطلع السعدین* بوده باشد. بعد از ترور، بازجویان پی بردند، مهاجم، که جامی نامش را نمی‌برد، خانه‌ای در نوانخانه (لنگر خدمت) قاسم انوار داشت. جامی به این موضوع تأکید می‌کند که این خانه در نوانخانه مقفل (قفل شده) بود.

۲. دو غزل از قاسم انوار توسط سمرقندی در *مطلع السعدین* سمرقندی و دولتشاه سمرقندی در کتاب *تذکره‌الشعرا* به منظور بیان واکنش قاسم انوار به این حادثه ثبت گردید. اما اینها بیش از حد مبهم هستند تا این که در هر بافت خاصی قرار گیرد. بنگرید: سمرقندی، *مطلع السعدین*، ج ۱، صص ۳۸۵، ۳۸۴؛ دولتشاه سمرقندی، *تذکره‌الشعرا*، صص ۳۴۷. قاسم انوار، کلیات قاسم انوار، تصحیح سعید نفیسی (تهران، ۱۳۳۷ / ۱۹۵۸)، صص ۱۴، ۱۵، ۲۳۶، ۲۳۷.

۳. مجموعه نسخه مجمل فصیحی با این موضوع مطابقت ندارد. قدیمی‌ترین نسخه Or. 1710 Ms. در کتابخانه صوفیه، می‌گوید که این شاهرخ بود که ضد قاسم انوار دشمنی داشت، اما نسخه کتابخانه ملی تبریز، میرزا بایسنقر را مسبب اخراج قاسم انوار از هرات می‌داند. بنگرید: خوفاقی، *مجممل فصیحی*، ج ۱، صص lxxvii، ۱۱۱۴.

۴. سمرقندی، *مطلع السعدین*، ج ۱، صص ۳۸۴؛ عبدالرزاق کرمانی، «تذکره در مناقب شاه نعمت‌الله ولی»، *زندگی‌نامه*

کالبدشکافی یک سوء قصد: شاهرخ، حروفیان و متفکران دوره تیموری ... / مترجم: علی اصغر هدایتی

که قاسم انوار مسئولیت دعوت از صفویه را در هرات بر عهده داشت؛ از این رو نمی‌توانست دخالتی در ترور داشته باشد چون با فعالیت‌هایش به عنوان نماینده مقبره اردبیل در خراسان مغایرت داشت. سیوری ترجیح می‌دهد اخراجش از هرات را به تلاش‌های تیموریان برای جلوگیری از نفوذ فزاینده صفویه در این ناحیه مرتبط سازد. به گفته او، تنها قاسم انوار اخراج گردید، چرا که او به طور نگران‌کننده‌ای در این شهر محبوب و بانفوذ شده بود.<sup>۱</sup>

شکی نیست که قاسم انوار تعلق به سازمان مقبره اردبیل داشت، نکته‌ای که می‌توان به درستی به وسیله اشارات صدرالدین بن صفی‌الدین اسحاق (متوفی ۷۹۴/۱۳۹۱) در آثارش نشان داد.<sup>۲</sup> با این حال، اطلاع زیادی درباره رابطه‌اش با خواجه علی (متوفی ۸۳۲/۱۴۲۹) که رهبری تشکیلات صفویه و مقبره اردبیل را بعد از مرگ صدرالدین در دست گرفت و ابراهیم بن خواجه علی (متوفی ۸۵۱/۱۴۴۷) نداریم. هیچ یک از این اشخاص در آثار قاسم انوار ذکر نشده‌اند و هیچ مدرک محکمی نداریم که نشان دهد او بعد از مرگ صدرالدین تماس نزدیک خود را با مقبره اردبیل حفظ کرده باشد.<sup>۳</sup> به نظر می‌رسد که قاسم انوار یک مبلغ صفویه صرف نبود، بلکه بیشتر یک متفکر تنها، با جاذبه سیاسی و بسیار محبوب که تشکیلاتش فراتر از محافل صفویه می‌رسید، بوده است. محمد طبسی (۴۲-۸۲۸/۱۴۲۴-۳۹ برگ) یکی از پیروان شاه نعمت‌الله ولی، در جام جهان‌نمای شاهی خود، طبقه‌بندی‌های سیاسی زیر را ارائه می‌دهد:

«در این زمان در ماه رجب، سال ۸۲۸ (= ۱۹ مه - ۱۷ ژوئن ۱۴۲۵)، بعد از غوث هیچ کسی در جایگاه امیر سید نعمت‌الله، در بین خلفای ملکوت هیچ کسی در مقام و منزلت امیر سید قاسم و در بین خلفای ملوک کسی در مرتبه امیر شاهرخ وجود ندارد.»<sup>۴</sup>

اثر طبسی یکی از مهم‌ترین صورت‌بندی‌های جالب از سلطنت دوگانه است که در اواخر تاریخ قرون میانه اسلامی نوشته شده است. لحن آشتی‌جویانه این متن قابل توجه است، چنان‌که آن مشروعیت قدرت شاهرخ را تأیید می‌کند. در این پارگراف که در بالا آمد، طبق گفته طبسی، غوث اشاره به یکی از دوازده

شاه نعمت‌الله ولی، تصحیح ژان اوین (تهران، ۱۹۸۳)، ص ۶۷.

1. Savory, "A 15th Century S. afavid Propagandist in Har'at", pp. 192-193.

باید تأکید گردد که قدیمی‌ترین منبعی که به محبوبیت قاسم انوار در هرات اشاره دارد، به عنوان منبعی مخالف با حکومت شاهرخ، تذکره الشعراء سمرقندی می‌باشد که در سال ۱۴۸۶/۸۹۲ نوشته شد. جامی در *نفحات الانس* (تألیف ۱۴۷۸/۸۸۳، ۷۹) اشاره‌ای به تقاضایش از جانب عموم مردم هرات ندارد، اما همچنان که سیوری به طرز متقاعد کننده‌ای استدلال کرد، گزارش جامی از قاسم انوار کاملاً غیر قابل اعتماد است، چون او بیشتر علاقمند است که ارتباط ادعا شده او با صفویه را پیش کشد.

۲. قاسم انوار، کلیات قاسم انوار، صص ۱۹۳، ۳۴۰.

۳. حبیب‌الله عباسی، «حروفیه و قاسم انوار»، *مجله دانشکده ادبیات (زمستان ۱۳۷۸/۲۰۰۰)*، ص ۱۰۳.

۴. درویش محمد طبسی، «جام جهان‌نمای شاهی»، در آثار درویش محمد طبسی، تصحیح ایرج افشار و محمد تقی دانش پژوه (تهران ۱۳۵۱/۱۹۷۲)، ص ۳۳۶. جام جهان‌نمای شاهی در ذیحجه ۲۳/۸۳۹، ژوئن ۱۴۳۶ نوشته شد.

امام و یا حضرت عیسی دارد.<sup>۱</sup> چیزی که برای ما در اینجا بیشتر جالب است تعالی قاسم انوار به سطحی که با قدرتهای معنوی شیخ نعمت‌الله ولی و قدرت سیاسی شاهرخ، در حدود بیست ماه قبل از حمله به جان شاهرخ، برابری می‌کند. این چالش کوچکی برای قدرت شاهرخ نبود و در گوشه‌ای قرار گرفت که در تواریخ ذکر نگردید. خطر حقیقی که قاسم انوار برای شاهرخ به وجود آورد - چه او یک نماینده مقبره اردبیل بوده باشد یا نه - فقط محبوبيت‌ش نبود، بلکه این واقعیت است که او مظهر یک نظام مشروع جدید، از طریق ادغام قدرت مذهبی و سیاسی در امپراتوری تیموری بود. بنابر این او مجبور گردید که به سمرقند و سپس به خجند که در سال ۱۴۳۳/۸۳۷ در آنجا در گذشت، تبعید شود.<sup>۲</sup>

بررسی دقیق‌تر نوشته‌های ادبی هم عصر آن، نشان می‌دهد که چهره‌های دیگری بودند که فشار سیاسی را احساس کردند. برای مثال، نوایی گزارش می‌دهد که مولانا کمال‌الدین حسین خوارزمی (متوفی ۱۴۳۵-۳۶/۸۳۹) شاعر معروف و مفسر مثنوی به سبب غزلی که سرود، تکفیر گردید. او از هرات به خوارزم فرا خوانده شد و مورد بازجویی قرار گرفت. از آنجا که مردی بسیار دانشمند بود، به تمامی اتهامات پاسخ داد و در آخر نیز تبرئه شد و به زادگاه‌اش بازگشت.

متأسفانه دقیقاً نمی‌دانیم چه موقع این حادثه اتفاق افتاد و خوارزمی چگونه به اتهامات پاسخ داد.<sup>۳</sup> با این حال می‌توانیم بازجویی‌اش را از طریق شواهد غیر مستقیمی که در آثارش یافت می‌شود، به ترور مرتبط سازیم. تفسیر خوارزمی بر مثنوی مولوی گرایش آشکارش به تشییع را نشان می‌دهد و در بخش کوتاهی، در توضیح پرسش توحید، به قدرت علم حروف اشاره می‌کند. به گفته خوارزمی، گروهی از متفکران بودند که کل جهان را کتاب یا برگ‌هایی با نوشته‌هایی روی آن می‌پنداشتند و معتقد بودند که دسترسی به اسرار حروف داشتند که از اصول توحید پرده بر می‌داشت.<sup>۴</sup> خوارزمی شرح مختصری از حروف را ارائه می‌دهد و در نهایت آن را به دیدگاه‌های ابن عربی و فخرالدین عراقی (متوفی ۱۲۸۹/۶۸۸) مرتبط می‌سازد. لحن خوارزمی طلبکارانه است، اما او پایبندی آشکاری را هم نشان نمی‌دهد. با این حال اعتقاد دارم که نمی‌خواسته این کتاب زیاد ساختگی و غیر طبیعی به نظر رسد تا نشان دهد که گرفتاری‌اش به خاطر عقایدش بر علم حروف و لحن جانب‌دارانه از تشییع در نوشته‌اش بوده است.

دلیل اینکه چرا ما نمی‌توانیم وارد بحث بیشتر بر این موضوع شویم، دشواری تعیین تاریخ و در بافت قرار دادن اثرش است. او شرح کتاب دوم مثنوی را در سال ۱۴۳۰/۸۳۳، سه سال بعد از ترور شروع کرد، اما

۱. همان، ص ۳۳۷. برای بحث بیشتر در مورد طبسی و عقاید سیاسی‌اش، بنگرید:

Binbas, "Sharaf al-Dīn 'Alī Yazdī", (PhD diss., The University of Chicago, 2009), pp. 346-350.

۲. گازرگاهی در مجالس العشاق ادعا می‌کند که شاهرخ در معیت میرزا جوکی و امیر فیروزشاه در سال ۱۴۲۹، ۳۰/۸۳۳ از او عذرخواهی می‌کند، اما من نتوانستم این خبر را بر اساس منابع پیشین تأیید کنم. بنگرید: گازرگاهی، مجالس العشاق، ص ۳۲۷.

۳. نوایی، مجالس النفاثس، ج ۱، ص ۱۰؛ خواندمیر، حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۹.

۴. خوارزمی، جواهر الأسرار و زواهر الأنوار، تصحیح محمد جواد شریعت (اصفهان، ۱۹۸۱)، صص ۱۷۲، ۷۳.

نمی‌دانیم دقیقاً چه موقع آن را تألیف کرد. در همه احتمالات، او هرگز کل طرح را به پایان نرساند، چنانچه بخش‌های موجود متن تنها شامل شرحی بر اولین کتاب از سه کتاب مثنوی است. دوین دویسه گمان کرد که مرگش در سال ۳۶/۸۳۹-۱۴۳۵ احتمالاً او را از کامل کردن اثرش بازداشت. خوارزمی تفسیرش را به ابراهیم سلطان بن شاه ملک والی خوارزم تقدیم کرد. در تقدیم‌نامه‌اش به شاه ملک با عنوان متوفی اشاره می‌کند؛ بنابر این او بایستی کار تفسیرش را بعد از سال ۸۲۹/۱۴۲۶، یعنی سالی که شاه ملک درگذشت، شروع کرده باشد، اما در حال حاضر ما نمی‌توانیم مطمئن باشیم که آن قبل یا بعد از ترور بوده است. جواهرالاسرار و در واقع مجموعه کامل خوارزمی نیاز به مطالعه بیشتر در این زمینه دارد.<sup>۱</sup>

خوارزمی تنها متفکری نبود که به کفر متهم گردید، و خوشبختانه تعدادی از این متفکران با باقی گذاشتن گزارشی متفاوت از بحران سال ۲۷/۸۳۰-۱۴۲۶ در نوشته‌هایشان به فشار سیاسی واکنش نشان دادند. به نظر می‌رسد نویسندگان و آثارشان در زیر، مهم‌ترین نوع از این دست نوشته‌ها باشد:

نفتةالمصدر اول و رساله اعتقادات صائن‌الدین تُرکه (تاریخ تألیف ۸ رجب ۱۶/۸۲۹ می ۱۴۲۶).

مجمع‌التهانی و محضرالامانی محمد طوسی (تاریخ تألیف ۲۷/۸۳۰-۱۴۲۶).

منهج‌الرشاد زین‌الدین خوافی (تاریخ تألیف ۲۸/۸۳۱-۱۴۲۷).

نامه غیاث‌الدین محمد به حسن در مورد دخالت حروفیه در این حادثه (تاریخ تألیف ۱۶ جمادی ۸/۸۳۶ ژانویه ۱۴۳۳).

### نامه غیاث‌الدین محمد و حروفیان

همه تواریخی که در بالا از آنها صحبت کردیم، متفق‌اند که آزاد، یکی از پیروان فضل‌الله استرآبادی، به سبب طراحی تمامی توطئه، اعدام گردید. حافظ ابرو بدون اینکه ذکری از نسبت خویشاوندی آزاد با فضل‌الله

۱. خوارزمی، جواهرالاسرار، ص ۲۵. برای والیان خوارزم، ابراهیم سلطان و پدرش شاه ملک، بنگرید: Shiro Ando, *Timuridische Emire nach dem Mu'izz al-ans'ab* (Berlin, 1992), p. 166-67.

با کمال تعجب، خوارزمی در کنزالحقایق که تفسیر پیشینش بر مثنوی می‌باشد، از علم حروف بحثی نکرد. بنگرید: کنوزالحقایق فی رموز الدقایق، کتابخانه لندن Ms. Or. 12984. دوین دویس نیز ثابت کرد که خوارزمی اثر خود در سیاست به نام نصیحت‌نامه شاهی را در حدود سال ۲۷/۸۳۰-۱۴۲۶ تجدید نظر و آن را تحت عنوان ینبوع الاسرار فی نصایح الابرار بازنویسی کرد. اگرچه هر دو کتاب روی هم رفته شبیه هم هستند، خوارزمی منابع تاریخی مختلف، بیشتر به‌ویژه نام‌های ولی‌نعمتان خود، امیر شاه ملک بیلکت (متوفی ۱۴۲۶/۸۲۹) و پسرش ابراهیم سلطان را، حذف کرد. بنگرید:

Devin DeWeese, "The 'Kashf al.Huda of Kamal al.Din Husayn Khorezmi: A Fifteenth Century Sufi Commentary on the 'Qasidat al.Burdah' in Khorezmi Turkic (Text Edition, Translation, and Historical Introduction)", (PhD diss., Indiana University, 1985), pp. 224-227.

دلیل اینکه چرا خوارزمی تصمیم گرفت در اثر پیشینش تجدید نظر کند، به درستی روشن نیست. دلیل بدیهی مرگ شاه ملک است؛ اما یک مقایسه دقیق‌تر از دو کتاب یا یک ویرایش بهتر آن که نسخ موجود نصیحت‌نامه شاهی را در نظر گیرد، به ما کمک خواهد کرد تا این اثر را در یک بافت مناسبی قرار دهیم.

استرآبادی آورده باشد، می‌گوید که او پسر مجدالدین استرآبادی بوده است. به گفته فصیحی خوافی نامش خواجه آزاد و نوه مادری (دختر زاده) فضل‌الله استرآبادی بود. همچنین او می‌گوید که خواجه آزاد نه تنها اعدام، بلکه بدنش نیز سوزانده شد. سمرقندی تنها نامش را به خواجه آزادالدین تغییر می‌دهد و گزارش فصیحی خوافی را تکرار می‌کند.<sup>۱</sup> منابع حروفیه تأیید می‌کنند که مجدالدین یکی از چهار خلیفه فضل‌الله و محرم اسرار او بود. اما ما نمی‌توانیم مطمئن شویم که این نزدیکی و صمیمیت مستلزم ارتباط خانوادگی بوده باشد.<sup>۲</sup> به عبارت دیگر، از حافظ ابرو تا فصیحی خوافی، او از پسر یکی از خلفای فضل‌الله به عضو خانواده فضل‌الله تبدیل گردید و نام مجدالدین استرآبادی فراموش شد. سمرقندی کل ماجرا را به عنوان عمل شنیع از خانواده‌ای مزاحم و مشکل آفرین، معرفی می‌کند.

نظر اجمالی واکنش حروفیه به تلاش برای ترور را می‌توان در نامه غیاث‌الدین محمد به مولانا حسن به زبان فارسی مشاهده کرد. حوادث نقل شده در نامه در طول دوره ۸۳۲/۱۴۲۹، بلافاصله بعد از آن که شاهرخ هرات را به قصد دومین عملیات جنگی ضد قراقویونلوها در ۵ رجب ۸۳۲/۱۰ آوریل ۱۴۲۹ ترک کرد، اتفاق افتاد و تاریخ نگارش نامه در ۱۶ جمادی‌الاول ۸۳۶/۸ ژانویه ۱۴۳۳ است. اهمیت این نامه در نظرمان، ناشی از این واقعیت است که فرستنده و گیرنده از خلفای فضل‌الله استرآبادی بودند و محتوای این نامه می‌تواند همچون واکنش برخی از حروفیان به حمله به جان شاهرخ تعبیر شود.<sup>۳</sup>

۱. حافظ ابرو، *زبدة التواریخ*، ج ۴، ص ۹۱۶؛ سمرقندی، *مطلع السعدین*، ج ۲، ص ۳۸۴؛ خوافی، *مجمع فصیحی*، ج ۳، ص ۱۱۱۴.

۲. براون، *تاریخ ادبیات ایران*، ص ۳۶۸؛ گولپینارلی، *حروفیه*، ص ۱۵. نام دختران به شرح زیر بودند: فاطمه خاتون، بی بی خاتون، امّ الکتاب، فاتحه الکتاب و کلمه الله هی العلیاء. به گفته آژند، مادر مجدالدین، پنجمین دختر ناشناس فضل‌الله بوده است. کلمه الله هی العلیاء در واقعه‌ای دیگری همراه با مولانا یوسف، دخالت داشت و توسط جهانشاه قراقویونلو در سال ۸۴۵/۱۴۴۲ اعدام گردید. بنگرید: آژند، *حروفیه*، صص ۳۷، ۳۸، ۳۶، ۹۹؛ بشیر، فضل‌الله استرآبادی، صص ۱۰۶، ۱۰۵.

۳. نام کامل نویسنده، غیاث‌الدین محمد بن حسین بن محمد الحسینی الاسترآبادی است. او نویسنده کتاب *استوارنامه*، یکی از مهم‌ترین منابع در مورد زندگی فضل‌الله نیز هست. نامه در بعنقه نوشته شد که من معتقدم آن شکل نادرست بعقوبه، شهری کوچک در شمال شرقی بغداد باشد. آن نخستین بار توسط عبدالباقی گولپینارلی تصحیح گردید.

“Fad. lallāh. i H. ur-uf’i’ nin o’gluna [sic] ait bir mektup” S,arkiyat Mecmuası 1 (1956), pp. 3757..

چنانچه عنوان مقاله‌اش نشان می‌دهد، گولپینارلی اول نامه را به یکی از پسران فضل‌الله منسوب دانست اما در سال ۱۹۷۳ او عقیده پیشینش را تصحیح کرد. بنگرید:

G’olpınarlı, *Hur’uf’ilik Metinleri Katalo’gu*, pp. 50, 56.

نامه، بدون اشاره به چاپ پیشین گولپینارلی به دست حسین آلباری دوباره تصحیح گردید. «نامه‌ای از پسر فضل‌الله حروفی»، ص ۱۹۷-۱۷۵. گولپینارلی در ابتدای مقاله‌اش وعده داد تا ترجمه توضیحی نامه را به زبان ترکی تهیه کند، اما تا آنجا که می‌دانم هرگز ترجمه نشد. زمرد قلی‌زاده بررسی گذرایی از محتوای نامه را در مقاله چاپ شده سال ۱۹۷۰ در مورد حروفیه، انجام داده است. قلی‌زاده نامه را یک رساله دانست و به آن عنوان «شامل‌نامه» داد، اما او

کالبدشکافی یک سوء قصد: شاهرخ، حروفیان و متفکران دوره تیموری ... / مترجم: علی اصغر هدایتی

این نامه، گزارش نسبتاً مبسوطی از مشخصات نویسنده و امیر نورالله، پسر فضل‌الله که بعد از حمله مطرح شد، ارائه می‌دهد.<sup>۱</sup> بر مطالب آن به وسیله تناقضات زمانی خدشه وارد شده و بی گمان تعصبات نویسنده را بر بسیاری از گزارش‌ها منعکس می‌کند؛ با این حال، اطلاعات باارزشی را در مورد پیامدهای ترور در برمی‌گیرد.

بعد از ترور نافرجام، امیر نورالله پسر فضل‌الله استرآبادی و نویسنده نامه، غیاث‌الدین محمد، در مازندران بازداشت شدند و به اردوگاه نظامی در جوین و بحرآباد آورده شدند.<sup>۲</sup> این واقعه احتمالاً بلافاصله بعد از ۲۷ رجب ۸۳۲/۲ می ۱۴۲۹ موقعی که شاهرخ وارد بحرآباد گردید، اتفاق افتاده است. آنها در برابر امرای دیوان شامل امیر علی، امیر فیروزشاه، شیخ لقمان، خواجه پیر احمد و دیگران مورد بازجویی قرار گرفتند.<sup>۳</sup> برخی از این افراد در تاریخ تیموری بسیار معروف‌اند و مقام بالای بازجویان به روشنی نشان از اهمیت متهمان دارد. در طول بازجویی، در ابتدا امیر نورالله متهم به فرستادن شخصی برای کشتن شاهرخ شد. او اتهاماتش را رد کرد و گفت که در زمان ترور او تبریز را ترک کرده و به مدت ده روز در جاده بتلیس و کردستان بوده است. امیر فیروز شاه فوراً نامه‌ای به خط سید شهرستانی به عنوان شاهد مکتوب برای انجمن سلطنتی (دیوان میرزا) ارائه داد. در این نامه، سید شهرستانی ادعا کرد که امیر نورالله را در تبریز ملاقات کرده و شنیده است که او کسی را به هرات برای قتل شاهرخ فرستاده. در این نامه ادعا می‌شود که خواجه سید محمد نیز شاهد گفتگو بوده است.

امیر نورالله پاسخ داد که شاهرخ و سپاهیان‌ش در حال رفتن به تبریز برای جنگ ضد قراقویونلوها بوده‌اند و آنها به آسانی می‌توانستند با سید محمد دیدار کنند و خودشان درباره صحت اتهامات سید شهرستانی، پرس و جو کنند. امیر فضل‌الله از این که خواجه سید محمد را به درگیر بحث کند خودداری کرد.<sup>۴</sup> به گفته او مسئله مهم این بود که امیر نورالله کسی را فرستاد تا شاهرخ را بکشد. امیر فیروزشاه اتهاماتش را با بیان اینکه امیر نورالله به اسکندر بن قرايوسف (متوفی ۱۴۳۸/۸۴۱) ملحق گردیده و سی هزار مرد را برای نبرد

توضیح نداد در کجای متن، این عنوان را پیدا کرده است. بنگرید:

Z. Kuli.Zade, *Khurufizm i ego predstaviteli v Azerbaydzhanе* (Baku, 1970), pp. 87, 210–213

۱. گولپینارلی به زعم اینکه امیر نورالله پسر مخوم زاده، دختر فضل‌الله بود، اشاره به نسخه دیگری می‌کند. بازسازی روابط خانوادگی فضل‌الله خارج از وظیفه این مقاله است. بنگرید:

G'olpinarlı, *Hur'uf'ilik*, p. 9.

۲. سمرقندی، *مطلع السعدین*، ج ۱، ص ۳۹۰. این نامه می‌گوید که آنها به گوین و بحر آباد آورده شدند. گوین شکل محاوره‌ای جوین خراسان می‌باشد. بنگرید: حافظ ابرو، *جغرافیای حافظ ابرو*، بخش خراسان، تصحیح دوروتیا کراولسکی، ویسپادن، ۱۹۸۲، ص ۱۰۵.

۳. امیر فیروزشاه، جلال‌الدین فیروزشاه بن ارغون شاه (متوفی ۱۴۴۴/۸۴۸)، یکی از قدرتمندترین امرای حکومت شاهرخ بوده است. شیخ لقمان، شیخ لقمان بن پیر لقمان برلس (متوفی ۱۴۳۷/۸۴۱) و خواجه پیر احمد، خواجه غیاث‌الدین پیر احمد خوافی (متوفی ۱۴۵۳/۸۵۷) هستند. برای بحث بیشتر در مورد دیوان شاهرخ، بنگرید:

Manz, Power, pp. 79–110.

۴. هویت سید شهرستانی و خواجه سید محمد برای من ناشناخته هستند.

ضد شاهرخ در نزدیکی دندانتان و سمنان جمع کرده، ادامه داد.

به درخواست امیرزاده اسکندر او بیرق شورش را در تبریز بر افراشت و هفتاد نفر را کشت، رحم زنان را شکافت و کودکان مسیر تبریز و سلطانیه را به قتل رساند.<sup>۱</sup> خواجه پیر احمد ادعا کرد که برخی بی‌نظمی‌های مالیاتی در دفاتر امیر نورالله کشف شد. امیر نورالله مظنون، نخست ادعاها را رد کرد، اما اذعان کرد در موقعیتی نبوده که به سؤالات گزارشات مالیاتی‌اش پاسخ دهد، اما قول داد تا گزارش‌های خود را موقعی که به تبریز بازگشت، بررسی کند.<sup>۲</sup> بازجویان همچنین اتهام درباره اعتقاداتش (دین و مذهب) را یادآور شدند، اما آنها بیش از این، موضوع را دنبال نکردند. در نهایت امیر نورالله در قلعه سرخس زندانی و غیاث‌الدین به قلعه هندوان در بلخ فرستاده شد.<sup>۳</sup>

بعد از یک سال و هفت ماه، سپاه شاهرخ از عملیات نظامی بر ضد قراقویونلوها بازگشت و زمانی که آنها به مجموعه معروف "صوفی" در جام رسیدند، امیر نورالله و غیاث‌الدین محمد برای بازجویی بیشتر به اردوگاه آورده شدند.<sup>۴</sup> با این حال این بار بازجویی درباره ترور نبود، بلکه در مورد اصول علم حروف و عقیده حروفی بود. بازجویی توسط اعضای دیوان شاهرخ صورت نگرفت، بلکه از سوی مولانازاده ابهری، مولانا نورالله، مولانا فصیح و دیگر عالمانی که غیاث‌الدین همه را «علمای ملعون مدرسه و شیاطین یاجوج و ماجوج» می‌نامد، اداره شد که این خود بیانگر تغییر به وجود آمده در اهمیت مسئله بود. این علما، خصوصاً مولانا نورالله بیهوده سعی کردند تا امیر نورالله را با نسبت دادن عقایدش بر علم حروف تکفیر کنند. اما خردگیری‌هایش جز خشمگین ساختن شاهرخ از ناتوانایی‌شان در متهم کردن نورالله به بی‌دینی، کاری از پیش نبرد.<sup>۵</sup>

۱. این اشاره به اولین لشکرکشی شاهرخ به آذربایجان بین سال‌های ۱۱ شعبان ۸۲۳/۲۱ آگوست ۱۴۲۰ و ۱۹ شوال ۸۲۴/۱۷ اکتبر ۱۴۲۱ دارد. شاهرخ در سال ۱۱ شوال ۸۲۳/۱۹ اکتبر ۱۴۲۰ به دامغان رسیده بود. بنگرید: حافظ ابرو، *زبدة‌التواریخ*، ج ۴، ص ۷۱۹. اینکه آیا اینها درست می‌گویند یا نه، این شایعات به دست مورخان تیموری ثبت نشده‌اند. تا آنجا که من می‌دانم این تنها اشاره به حمله مشترک قراقویونلو - حروفیه بر ضد شاهرخ دارد. در مورد اولین لشکرکشی شاهرخ به آذربایجان، بنگرید:

Aka, Mirza S, ahruh, pp. 115–125; Manz, Power, pp. 34–35.

در مورد خطوط فکری قراقویونلو، بنگرید: Sumer, Kara Koyunlular, pp. 116–123.

2. Gölpinarlı, pp. 37–40

3. Ibid, pp. 39–41.

به نظر می‌رسد که گوهرشاد، زن شاهرخ، در طول بازجویی حضور داشته است، چون غیاث‌الدین از عبارات مولان و مولانا (م و ف «ملعون») استفاده می‌کند.

۴. شاهرخ سلطانیه را در ۲ شوال ۸۳۳/۲۴ ژوئن ۱۴۳۰ ترک کرد و در ۸ محرم ۸۳۴/۲۶ سپتامبر ۱۴۳۰ به هرات رسید. بنگرید: سمرقندی، *مطلع‌السعدین*، ج ۱ و ۲، صص ۴۱۵، ۴۱۴.

5. Gölpinarlı, pp. 41–43.

دانشمندانی که در مناظره حضور داشتند مولانا عمادالدین عبدالعزیز ابهری (۸۴۳/۱۴۳۹)، مولانا ضیاء‌الدین نورالله خوارزمی (متوفی ۸۳۸/۱۴۳۵)، و مولانا فصیح‌الدین محمد خوافی (متوفی ۸۳۷/۱۴۳۴) بودند. بنگرید: خواندمیر،

با ناتوانی علمای مذهبی در رسیدن به هر نوع اتهامی، دو امیر از آذربایجان به نام‌های خواجه غیاث‌الدین پسر خواجه نورالدین و وزیر اسکندر بن قرا یوسف و بواسحاق پسر شیخ علی و نوه خواجه زین‌الدین قزوینی، همان اتهامی را مطرح کردند که پیش از این امیر فیروز شاه گفته بود. آنها ادعا کردند که امیر نورالله، که او را یک سید نامیدند، در گفتگو با میرزا اسکندر گفته است که تمام جغتایی‌ها کافرند و شخصی را می‌فرستد تا شاهرخ را بکشد.

امیر نورالله، سلطان غازان میرزا را به عنوان شاهدش آورد تا ثابت کند که همه این ادعاها کذب است. سلطان غازان تأکید کرد که این ادعاها نادرست هستند.<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد بازجویی بعدی، یک نمایشی بزرگ در مدرسه تازه تکمیل شده گوهرشاد در هرات بوده است.<sup>۲</sup> علاوه بر شخصیت‌های برجسته فکری و اداری تیموری، هزاران نفر از مردم جمع شدند.<sup>۳</sup> پرسش‌ها موضوعاتی از قبیل آنها به چه مذهبی اعتقاد دارند، حروفیه چه بود، آیا آنها معتقدند که شراب در اسلام مجاز است و اینکه اصل و نسب امیر نورالله به عنوان یک سید صحیح بود یا نه، را شامل می‌شد. در پایان بازجویی، آنها موفق نشدند که به یک رأی قطعی نیز برسند. با این حال مولانا نورالله بیان کرد که بایستی به سبب این ادعا که شراب در اسلام مجاز است، اعدام شوند؛ اما مولانا زاده ابهری گفت که چیزی در بازجویی ثابت نشد و حتی اگر هم ثابت شود، امیر نورالله به خاطر شأن و جایگاه سیدی‌اش نمی‌تواند اعدام شود. عجیب اینکه امیر فیروز شاه نظر دوم را پذیرفت و از صدور حکم اعدام خودداری کرد.<sup>۴</sup>

بازجویی‌ها بعد از آن ادامه یافت، این بار در حضور الغیبیگ، که اتفاقاً در آن زمان در هرات بود.<sup>۵</sup> با مشاهده

حبیب‌السیر، ج ۴، صص ۱۱، ۱۳، ۱۵.

1. G'olpinarli, pp. 41–44.

مشکل است که نام‌ها را در این بازجویی تعیین کنیم. بوسیحاق می‌بایست شکل محاوره‌ای ابواسحاق باشد. احتمالاً خواجه زین‌الدین قزوینی امیر است که نقش ملازم ابوبکر بن میرانشاه را داشت و در آخر، موقعی که سلطان احمد جلایر تبریز را در ۲۶ محرم ۸۰۹/۱۳ جولای ۱۴۰۶ تصرف کرد، به دیوان تبریز منصوب گردید. سلطان غازان میرزا، خواهر زاده قرايوسف قراقویونلو بود و در نبرد بر ضد سلطان احمد جلایر در ۲۸ ربیع الثانی ۸۱۳/۳۰ آگوست ۱۴۱۰ شرکت داشت. بنگرید: حافظ ابرو، *زبدة‌التواریخ*، ج ۳، صص ۱۶۵، ۱۶۸، ۴۰۱؛ خوافی، *مجمع فصیحی*، ج ۳، صص ۱۰۳۳، ۱۰۸۰.

۲. مدرسه گوهرشاد بخشی از مجموعه بناهای ساختمانی وسیع بود و تمام بنا در سال ۸۴۱/۱۴۳۷ تکمیل گردید. در اینجا غیاث‌الدین احتمالاً اشاره به سال ۸۳۶ دارد که تاریخ ذکر شده توسط سمرقندی به عنوان تاریخ تمام مدرسه است. اولین نماز جمعه در ۸ صفر ۸۳۶/۴ اکتبر ۱۴۳۲ در آنجا اقامه شد. بنگرید: سمرقندی، *مطلع‌السعدین*، ج ۱ و ۲، صص ۴۲۴، ۴۲۵. همچنین بنگرید:

Golombek and Wilber, *The Timurid Architecture of Iran and Turan*, Vol. 1, p. 303.

۳. کسانی که در مدت بازجویی حضور داشتند، امیر علیکه، امیر فیروز شاه و برادرانش خواندشاه و محمودشاه، محمد درویش، مولانا لطف‌الله صدر، قاضی‌زاده ابهری، مولانا نورالله و مولانا فصیح بودند.

4. G'olpinarli, pp. 43–48.

۵. حضور الغیبیگ در هرات برای بازجویی‌ها موجب برخی مشکلات ترتیب زمانی می‌شود. الغیبیگ سه بار در



ناتوانی تشکیلات سیاسی و مذهبی هرات در دادن حکمی قاطع بر علیه دو حروفی، الغیبیگ پیشنهاد داد که آنها را به سمرقند ببرد تا علما و شیوخ صوفی شهر خودش این شانس را داشته باشند تا آنها را به جرم و گناهی محکوم کنند. در سمرقند، نخست تحت بازجویی کوتاه و سریعی قرار گرفتند و در مورد اصطلاحات حروفیه سؤال شد و سپس به خانه امیر بایزید پروانه‌چی فرستاده شدند.<sup>۱</sup> در این موضوع، غیاث‌الدین حدس زده است که انگیزه واقعی الغیبیگ در آوردن آنها به سمرقند برای تنبیه و مجازات آنها نبوده است، بلکه از آن رو بوده که علم حروف را از آنها بیاموزد. در واقع، برخلاف ماهیت جدلی کسل‌کننده مناظرات در هرات، در تئوری، بازجویی‌ها در دربار الغیبیگ سخت‌تر و پیچیده‌تر بود.

برای شروع، الغیبیگ از اهمیت ۳۲ حرف در الفبای فارسی سؤال کرد و نشان داد که در واقع ۳۳ حرف وجود دارد؛ حرف اضافی واو با سه نقطه در بالای آن که توسط چینی‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت. امیر نورالله به این موضوع با آوردن نمونه لام الف (لا) در الفبای عربی پاسخ داد. اگر لام الف حرف جدا به جای ترکیبی از حروف لام و الف باشد، سپس عقیده‌ای که الفبای فارسی متشکل از ۳۳ حرف است بر خلاف عقاید خودش نخواهد بود. به طور مشابه، پرسش قاضی‌زاده رومی، ستاره‌شناس معروف (متوفی ۱۴۳۱-۳۲/۸۳۵) درباره معنی مهدی، مسیح مسلمانان، یا سؤال الغیبیگ در مورد اهمیت سیارات و ستاره‌ها طبق نظر فضل‌الله، هم بسیار پیچیده‌تر از مسئله حلال بودن شراب و هم بیشتر مناسب محیط سیاسی‌ای که عقاید هزاره‌گرایی چالش واقعی را برای قدرت‌های سیاسی موجود در سرزمین‌های اسلامی مرکزی ایجاد کرد، می‌باشد.<sup>۲</sup>

پرسش الغیبیگ در مورد وجودی‌ها (پیروان ابن عربی) تنش‌های فکری میان متفکران تیموری را آشکارتر ساخت. در پاسخ به این پرسش که چه کسانی وجودی بودند، امیر نورالله می‌گوید که آنها افرادی مانند سید قاسم انوار و شاه نعمت‌الله ولی هستند (م ۱۴۳۱/۸۳۴) الغیبیگ تأکید کرد قاسم انوار در مقابلش سوگند خورد که او وجودی نبوده است. امیر نورالله پاسخ داد که تفاوت‌های زیادی بین دیدگاه‌هایش و دیدگاه‌های

هرات بود: (۱) ۹ ربیع الاول ۳/۸۲۵ مارس ۱۴۲۲ که دو ماه در آنجا ماند (۲) ۱۵. ۲۸ ذیحجه ۲۸/۸۲۸ اکتبر - ۱۰ نوامبر ۱۴۲۵؛ (۳) ۱۹ رمضان - ۲۰ شوال ۸۳۷/۲۹ آوریل - ۳۰ می ۱۴۳۴. بنگرید: حافظ ابرو، *زبدة‌التواریخ*، ج ۴، صص ۸۱۰، ۸۱۲، ۸۹۳، ۸۹۵؛ سمرقندی، *مطلع‌السعدین*، ج ۱ و ۲، صص ۴۴۵، ۴۴۳. بنابراین آن، می‌بایست سفر دیگر الغیبیگ به هرات بعد از بازگشت شاهرخ به پایتخت از دومین لشکرکشی‌اش ضد قراقویونلوها بوده باشد.

۱. جلال‌الدین بایزید پروانه‌چی. بنگرید: حافظ ابرو، *زبدة‌التواریخ*، ج ۳، ص ۵۱۸؛ حافظ ابرو، *معز‌الانساب*، نسخه کتابخانه ملی پاریس، f. 137b. همچنین بنگرید: Barthold, Ulugh.Beg, p. 152.

۲. قاضی زاده رومی، منجم و ریاضی‌دان معروف اهل بصره بود. او در اواخر به سمرقند رفت و سهم مهمی در رصدخانه الغیبیگ داشت. بنگرید:

Q Jamil Ragep, "K. ad. i. z. ade R. um. i", E12 Suppl. Vol. 7-8, p. 502.

در مورد مفهوم مهدی و جنبش‌های مهدی‌گرایانه مسلمانان اواخر قرون میانه، بنگرید: Shahzad Bashir, *Messianic Hopes and Mystical Visions. The Nurbakhshiya between Medieval and Modern Islam* (Columbia, 2003), pp. 31-41.

قاسم انوار وجود دارد.<sup>۱</sup>

در نهایت، الغیبیگ با بیهوده بودن بحث‌ها، از عقیده اتهام به جرم و گناه امیر نورالله و غیاث‌الدین محمد دست کشید و تصمیم گرفت که آنها را به هرات بازگرداند. اما شاهرخ اصرار داشت که آنها می‌بایست تنها به دلایل مذهبی اعدام شوند. الغیبیگ صریحاً از اطاعت دستور پدرش خودداری کرد. به گفته غیاث‌الدین، شاهرخ به حدی از رفتار پسرش خشمگین شد که حتی فکر کرد که خود الغیبیگ نیز به حروفیه گرویده است. با وجود این الغیبیگ، امیر نورالله و غیاث‌الدین محمد را به هرات فرستاد که در آنجا زندانی شدند. شاهرخ سپس آنها را به امیر غیاث‌الدین، داروغه کرمان تحویل داد. از اواسط محرم تقریباً شش ماه آنها در کرمان ماندند. در هشتم جمادی‌الثانی آنها با کمک درویشی به نام نجم‌الدین، موفق به فرار شدند. نخست به هرمز رفته، در آنجا با دیگر حروفیان از جمله درویش محمود رومی، مولانا ابراهیم و درویش شیخ ملاقات کردند. سپس از هرمز، روانه شیراز شده، پس از هشت ماه در ربیع‌الثانی (۱۴۳۳/۸۳۶)، به بغداد رسیدند. در آنجا با شاه محمد قراقویونلو (متوفی ۱۴۳۳/۸۳۶) ملاقات کردند. شاه محمد در بغداد با ترخم و شفقت بسیار از آنها استقبال کرد.

دیدگاه‌های مذهبی افراطی شاه محمد، خصوصاً تلاشش برای انطباق دادن اسلام با عقاید محبت‌آمیز مسیحیت، به خوبی توسط منابع معاصر ثبت شده‌اند. حتی گزارش شده است که او قدرت واقعی را به یک «مسیحی» به نام عبدال‌مسیح واگذار کرده بود که تنها چند ماه قبل از ورود غیاث‌الدین محمد و امیر نورالله در بغداد در گذشت. شاه محمد قراقویونلو تا آنجا پیش رفت که سپاه خود را منفصل کرده، تمامی بار مالیاتی را برای مدت هفت سال تقلیل داد. عجیب اینکه غیاث‌الدین محمد و امیر نورالله از عقاید مذهبی او، خصوصاً نظراتش در مورد پیامبران، آزرده خاطر شدند. به این دلیل بدون اجازه‌اش بغداد را ترک کرده، به بعقوبه (در متن به نادرستی بعنقه نوشته شده) که غیاث‌الدین محمد نامه را در ۱۶ جمادی الاول ۸۳۶/۸ ژانویه ۱۴۳۳ در آنجا نوشت، رفتند.<sup>۲</sup>

نامه غیاث‌الدین محمد، مشکلات خود را دارد. به غیر از بحث‌های کلامی، که می‌توانیم با دیگر آثار حروفیه مقایسه کنیم، منابع بیرونی بسیار کمی داریم تا صحت بسیاری از این وقایع و بازجویی‌ها را در نامه ذکر کنیم. با این حال، ترتیب زمانی رویدادها و هویت‌های افرادی از تشکیلات تیموری بسیار دقیق هستند. از این رو صحیح است که بیان کنیم این نامه بازتاب این است که یک حروفیه معروف به چه ترتیبی دوست

1. G'olpınarlı, pp. 49–53.

2. Ibid, pp. 53–56.

شاه محمد بزرگ‌ترین پسر قرايوسف قراقویونلو (متوفی ۱۴۲۰/۸۲۳) است. او بغداد را در سال ۱۴۱۱/۸۱۴ به تصرف در آورد و به صورت نیمه مستقل از پدر و برادرانش اسکندر (متوفی ۱۴۳۸/۸۴۱) و جهان‌شاه (متوفی ۱۴۶۷/۸۷۲) که مستقلاً ادعای نشستن بر تخت قراقویونلوها را بعد از مرگ قرايوسف کرد، به حکومت پرداخت. بنگرید: Faruk S'umer, Kara Koyunlular, pp. 88–89.

در مورد دیدگاه‌های مذهبی و سیاسی شاهرخ، بنگرید: Vladimir Minorsky, "Jih'an.Sh'ah Qara Qoyunlu and his Poetry", BSOAS 16 (1954), p. 274.

دارد که ما این حادثه را مشاهده کنیم. با این حال ما نبایستی این نامه را برای این بخوانیم تا پاسخ‌هایی را به این سؤالات که آیا احمد لر واقعاً حروفیه بود یا اینکه او به‌وسیله رهبران اجتماع حروفی فرستاده شد را پیدا کنیم. حتی اگر او حروفیه بود و یک فرد محبوب برای دیگر حروفیه سرشناس، نباید انتظار داشته باشیم که غیاث‌الدین محمد هر گونه مسئولیتی را در این نامه پذیرفت. کاری که ما می‌توانیم انجام دهیم خواندن نامه است به این منظور که قالب پیچیده روابط سیاسی و فکری را در سال ۸۲۰ / ۱۴۲۰ و ۸۳۰ / ۱۴۳۰ ترسیم کنیم.

این نامه مسلماً قصد داشت تا رنج‌ها و مشقت‌های غیاث‌الدین محمد و امیر نورالله را بعد از ترور توضیح دهد. بدیهی است که او از رفتار برخی پیروان فضل‌الله استرآبادی خشمگین بود. غیاث‌الدین با احساس رها شدگی و تنهایی، آنها را با لحنی نسبتاً کینه‌توزانه به نفاق متهم می‌کند و امام زمان(ع) و دیگر اخلاف فضل‌الله (مخدوم و مخدوم زاده) را به رسمیت نمی‌شناسد. او می‌گوید که برخی از آنها نگران پول، جایگاه، حقوق، زنان و فرزندان یا زندگی خودشان بودند و برخی از آنها حتی سعی کردند با نوشتن نامه از خودشان دفاع کنند. غیاث‌الدین به ویژه نام دو نفر را ذکر می‌کند: سید شریف و خدیو سلیمان. سید شریف به احتمال زیاد میر سید شریف باشد که چندین رساله حروفی نوشت و خدیو سلیمان احتمالاً یکی از خلفای ذکر شده توسط میر سید شریف در کتابش، بیان‌الواقی، است.<sup>۱</sup>

بنابراین نامه غیاث‌الدین نیز لحن جدلی ضد یک رقیب یا رقابت با شاخه حروفی را دنبال می‌کند. همچنان که شهزاد بشیر پیش از این بحث کرد، بعد از مرگ فضل‌الله، شکافی در اجتماع حروفی اتفاق افتاد. گروه اول معتقد بودند که مرگ فضل‌الله در حال حاضر نخستین دور پیامبری را کامل کرده است و اکنون همه در بهشت زندگی می‌کنند. با این حال، گروه دوم معتقد بودند که او فقط آغازگر دور اول پیامبری بوده و در آینده نزدیک باز خواهد گشت تا کارش را کامل کند. علی‌الاعلی (متوفی ۱۴۱۹) شاگرد برجسته فضل‌الله حتی پیش‌بینی کرد که بازگشت فضل‌الله در سال ۸۳۰ / ۱۴۲۶-۱۴۲۷ اتفاق خواهد افتاد. به گفته او، بازگشت مهدی‌گونه فضل‌الله، مستلزم سه مرحله خواهد بود. او به این جهان در خراسان نزول می‌کند؛ حزب صالح را در مکه به دست می‌آورد و قسطنطنیه را فتح می‌کند.<sup>۲</sup>

بشیر شک و تردیدش را در مورد اعتبار این دیدگاه بین حروفیان بیان می‌کند. با این حال، در ابتدا این گونه به نظر می‌آید که برخی از حروفیان این مسئله را در اختیار خود گرفتند و تلاش کردند تا بازگشت قریب‌الوقوع مهدی، یعنی فضل‌الله و مکاشفه، مبحث آخرت را با کشتن شاهرخ جلوه‌ای خاص ببخشند. این نکته قطعاً نیاز به تحقیق بیشتری بر تاریخ و الهیات حروفیان دارد.<sup>۳</sup> با این حال، همچنان که در آغاز

1. Gölpinarlı, Hur'ufîlik, p. 14.

۲. بشیر، فضل‌الله استرآبادی، صص ۹۷-۹۰.

۳. برای نمونه سید اسحاق، یکی از خلفای فضل‌الله، کتاب محرم‌نامه را بین سال‌های ۸۲۸/۱۴۲۵ و ۸۳۲/۱۴۲۸ نوشت و آن جالب خواهد بود که بدانیم آیا ترور نافرجام نقشی در تألیف و طرح این اثر داشته است، Gölpinarlı, Hur'ufîlik, pp. 83-85.

این مقاله بحث کردیم، پیامدهای سیاسی و فکری ترور به فراتر از تشکیلات حروفی کشیده شد. در این جا توجه‌تان را به دیگر متفکرانی که گرفتار موج تندش شدند، معطوف می‌کنیم.

### صائن‌الدین تُرکه (متوفی ۱۴۳۵/۸۳۱)

صائن‌الدین تُرکه از خانواده‌ای سرشناس در اصفهان بود که افرادی مانند صدرالدین تُرکه، نویسنده *قواعد‌التمهید* و افضل‌الدین تُرکه که *الممل و نحل* معروف شهرستانی را ترجمه کرد، از آن خاندان بودند. تُرکه علاوه بر اینکه یکی از متفکران مهم دوره تیموری است، عضو تشکیلات غیر رسمی معروف به اخوان‌الصفا نیز بود که از اصفهان تا قاهره و از سمرقند تا ادرنه گسترده و شامل اشخاص برجسته‌ای همچون شیخ حسین اخلاطی، شرف‌الدین علی یزدی، شیخ بدرالدین سَمَاوَنَه (= سَمَاوی) و عبدالرحمان بسطامی می‌شد.<sup>۱</sup> یزدی نام آشنایی برای دانشجویان تاریخ تیموری است، چنان‌که *ظفرنامه‌اش* یکی از مهم‌ترین منابع در مورد زندگی‌نامه تیمور است. شیخ بدرالدین، فقیه برجسته عثمانی بود که در شورش معروف سال ۱۴۱۶م شرکت داشت؛ شورش که اشرف حکومتی عثمانی را که هنوز در تلاش برای بهبود شکست ویرانگر سال ۱۴۰۲/۸۰۴ تیمور در آنکارا بودند، شوکه کرد.

عبدالرحمان البسطامی (متوفی ۱۴۵۴/۸۵۸) مسلماً فرهیخته‌ترین مورخ اوایل حکومت عثمانی بود که در مجموعه‌ای از آثار، علم حروف را در تاریخ‌نگاری به کار برد. سید حسین اخلاطی (۱۳۹۷/۷۹۹) شخصیت پیش‌گویی بود که همه این متفکران پراکنده را گرد جمع کرد. او منبع فهم خاص علم حروف بود که همه اعضای اخوان‌الصفا آن را به کار می‌بردند. این متفکران، همانگونه که اخیراً توسط کرنل فلیشر مورد بحث قرار گرفت، معتقد به شکل بدیع و تازه‌ای از تقوا بودند، که ریشه در فلسفه نوافلاطونی، فلسفه عرفانی - نبوی ابن عربی، اواخر هرمتیسم قدیم و احترام بسیار به علی بن ابیطالب و فرزندان او داشت. علم حروف دیگری بود که همه این سنت‌های فکری مختلف را جوشاند. از طریق علم حروف، آنها سعی کردند تا به درک جامعی از کیهان و دانش دقیقی از رویدادهای گذشته و آینده برسند.

مانند بسیاری از موضوعات دیگر مربوط به حروفیان، این نیز نیاز به تحقیق و بررسی بیشتری دارد.

۱. تُرکه، صائن‌الدین علی، *نفته‌المصدر دوم*، در مجموعه «چهارده رساله فارسی از صائن‌الدین علی بن محمد تُرکه اصفهانی»، تصحیح سید علی موسوی بهبهانی و سید ابراهیم دیباجی، تهران، ۱۳۵۱، ص ۲۱۰. شبکه اخوان‌الصفا اول بار توسط فضلی اوغلو در مقاله کوتاه چاپی در سال ۱۹۹۶ مطرح و توسط کرنل اچ. فلیشر و اوریم بین باش بیشتر بررسی شد. بنگرید:

Fazlıoğlu, "Ilk d'önem Osmanlı ilim ve k'ult'ur hayatında 'Ihv'anu's.safa ve Abdurrahm'an Bist'am'i", pp. 22-40; Fleischer, "Seer to the Sultan", p. 292; Binbas, "Sharaf al.D'in 'Al'i Yazd'i", pp. 99-106.

در مورد شرح حال و آثار تُرکه بنگرید:

Matthew Melvin.Koushki, "The Quest for a Universal Science: The Occult Philosophy of S. 'a'in al.D'in Turka Is. fah'an'i (1369-1432)", (PhD diss. Yale University, 2012), esp. pp. 58-68.

اگرچه بازجویی‌های تُرکه در هرات بیشتر در رابطه با تلاش احمد لُر در به قتل رساندن شاهرخ بود،<sup>۱</sup> در پرتو شواهد ترتیب زمانی خام، غیر ممکن است که رابطه علی را بین بازجویی‌های او و ترور اثبات کنیم. تُرکه دوبار به هرات رفت تا از خودش دفاع کند: نخست در سال ۱۴۲۲/۸۲۵ و بار دیگر قبل از ۸ رجب ۱۶/۸۲۹ می ۱۴۲۶ بیش از هفت ماه قبل از ترور.<sup>۲</sup> ما هیچ گزارش مبسوطی از بازجویی‌های تُرکه نداریم، اما چند رساله در اختیار داریم که او برای رد اتهاماتش نوشته است. لحن تدافعی‌ای که او در این رساله‌ها اتخاذ کرده، نشان می‌دهد از طرف حکومت شاهرخ و نیز متفکرانی که مخالف نظرات او بر علم حروف بوده‌اند، بسیار تحت فشار بوده است. علاوه بر این، تُرکه سخت مشغول نوشتن رساله‌ای پیرامون زمان حمله به جان شاهرخ گردید. یک سال قبل از ترور نافرجام و در طول ده ماه، تُرکه دست کم دوازده رساله کوتاه بر علم حروف و دیگر موضوعات مرتبط تألیف کرد. فهرست اولیه از رساله‌هایی که تُرکه قبل و بلافاصله

بعد از ترور نوشته است، شامل عناوین زیر می‌باشد:

الاربعینیه (۱۳ جمادی‌الثانی ۲/۸۲۸ می ۱۴۲۵).

البائیه (۱۴ رمضان ۳۰/۸۲۸ جولای ۱۴۲۵).

رساله نقطه (۱۶ رمضان ۱/۸۲۸ آگوست ۱۴۲۵).

رساله انزالیه (۱۷ رمضان ۲/۸۲۸ آگوست ۱۴۲۵).

اسرار الصلاه (یزد، ۲۶ رمضان ۱۱/۸۲۸ آگوست ۱۴۲۵).

رساله در معنای قابلیت (شوال ۸/۸۲۸ آگوست - سپتامبر ۱۴۲۵)

اطوار ثلاثه (شوال ۸/۸۲۸ آگوست - سپتامبر ۱۴۲۵)

رساله انجام (۱۷ ذیقعدہ ۳۰/۸۲۸ سپتامبر ۱۴۲۵).

المنزله الاعلیٰ الحضرت الختمیه (۳ ذیحجه ۱۶/۸۲۸ اکتبر ۱۴۲۵).

رساله شَقِّ القمر و ساعت (۱۸ ربیع‌الاول ۲۸/۸۲۹ ژانویه ۱۴۲۶).

رساله اعتقادات (هرات، ۱۹ جمادی‌الاول ۲۹/۸۲۹ مارس ۱۴۲۶).

نفته المصدور اول (هرات، ۱۹ جمادی‌الاول ۱۶/۸۲۹ می ۱۴۲۶).

تحفة العالئیه (جمادی ۸/۳۱ فوریه - مارس ۱۴۲۸).

مدارج افهام الافواج فی تفسیر ثمانیه ازواج (ذیقعدہ ۱۷/۸۳۱ آگوست ۱۴۲۸).

مبدأ و معاد (صفر ۸/۳۲ نوامبر - دسامبر ۱۴۲۸)<sup>۳</sup>

۱. برای نمونه بنگرید: Manz, Power, p. 241

۲. تُرکه، صائن‌الدین علی، *نفته المصدور اول*، در مجموعه «چهارده رساله فارسی از صائن‌الدین علی بن محمد تُرکه اصفهانی»، صص ۱۷۱، ۷۲؛ Melvin.Koushki, "The Quest", pp. 52-53.

۳. این فهرست تنها شامل برخی از رساله‌های تُرکه است. او آثار بی‌شمار دیگری هم در این دوره تألیف کرد. او بزم و رزم در ۲۴ ربیع‌الثانی ۵/۸۲۹ مارس ۱۴۲۶، *تمهیدالتواعد* در سال ۱۴۲۶، ۲۷/۸۳۰ و شرح *فصوص‌الحکم* را در ۳ ربیع‌الاول ۲۲/۸۳۱ دسامبر ۱۴۲۷ تکمیل کرد. به هر حال من گزینش کردم تا آنها را از تحلیل در اینجا کنار گذارم،

کالبدشکافی یک سوء قصد: شاهرخ، حروفیان و متفکران دوره تیموری ... / مترجم: علی اصغر هدایتی

رساله نوشتن عجولانه تُرکه درست قبل از ترور، نشان می‌دهد که او نومیدانه مجبور بود خودش را هم برای مقامات تیموری و هم دیگر متفکران حلقه خود - که آنها نیز تحت فشار بودند - معرفی کند. بین اسامی بالا، رساله *اعتقاد و نفثه‌المصدر اول* به طور خاصی مرتبط با بحثمان هستند؛ چون بعد از احضار تُرکه به هرات، برای دفاع از خود در برابر اتهام گرایش به تصوف، نوشته شد.<sup>۱</sup> در همان موضوع، او یک رساله سومی تحت عنوان *نفثه‌المصدر دوم* را برای میرزا بایسنقر نوشت. نسخه چاپ شده این رساله در تاریخ ۱۷ رمضان ۸۳۸/۱۶ آوریل ۱۴۳۵ است، اما تاکنون نتوانستیم تاریخ تألیف دقیقش را تعیین کنیم. این کتاب قطعاً بعد از ترور نوشته شده است، چنانچه گاهی اوقات به این رویداد اشاره می‌کند، اما *نفثه‌المصدر دوم* با فاصله زیادی از ترور نوشته نشده است، چون تُرکه در سال ۳۲/۸۳۵-۱۴۳۱ درگذشت و میرزا بایسنقر در سال ۸۳۷/۱۴۳۴ وفات یافت.<sup>۲</sup> چهارمین رساله‌ای که اشاره خواهیم کرد رساله *سُق القمر و ساعت* است که چند ماه قبل از رساله *اعتقاد* نوشته شده و اطلاعات ارزشمندی را در مورد طبقه‌بندی‌هایی که تُرکه در دفاعش از آن استفاده کرده، بیان می‌کند. در زیر تلاش خواهیم کرد تا آنجا که ممکن است، نکات عمده بحث را بدون غور زیاد در مسائل اعتقادی، بازسازی کنیم.<sup>۳</sup>

متأسفانه تُرکه توضیحات کمی در ارتباط با بازجویی‌ها ارائه می‌دهد. ما نمی‌دانیم که چه کسی حضور داشت و چگونه بازجویی‌ها اداره می‌شد. هیچ یک از جزئیات کاملی که غیاث‌الدین محمد ذکر می‌کند، در رساله‌های تُرکه وجود ندارد. عمدتاً به این دلیل است که چون نامه غیاث‌الدین محمد در مورد گزارش حادثه، اگر نگوییم خصوصی، شخصی بود، رساله‌های تُرکه خطاب به عموم مردم قرن پانزدهم است. تُرکه این رساله‌ها را نوشت تا عقاید خود را توضیح دهد، نه اینکه وضعیت خاصی را بیان کند؛ از این رو در آن به اینکه چگونه با او رفتار شد یا چه سؤالات خاصی را ناچار شد در هرات پاسخ دهد، اشاره‌ای نشده است. تُرکه می‌گوید که دو بار از یزد به خراسان رفت تا از خود در مقابل برخی از مقامات مذهبی دفاع کند و در

زیرا آثار وسیع‌تر نیاز به برنامه‌ریزی و اجرای طولانی‌تر دارد و مشکل است که آن را در یک بافت خاصی که ترور مورد نظر ما است قرار دهیم. در مورد فهرست آثار تکمیلی تُرکه، بنگرید: سید علی موسوی بهبهانی، «احوال و آثار صائن‌الدین تُرکه اصفهانی»، در مجموعه مقالات درباره فلسفه و عرفان اسلامی، تصحیح م. محقق و اچ. لندولت، تهران، ۱۹۷۱، صص ۱۳۶، ۱۴۵، و مقدمه اکرم جودی نعمتی در شرح *نظم الدرر* تُرکه، تهران، ۱۳۸۴، صص lxxxviii-c؛ Matthew Melvin. Koushki, "The Quest", pp. 78-158.

۱. تُرکه، *نفثه‌المصدر اول*، صص ۱۷۰ - ۱۶۹.
۲. همان، صص ۱۶۹، ۱۹۴؛ تُرکه، *نفثه‌المصدر دوم*، صص ۲۰۱، ۲۱۷. آن احتمالاً در سال ۸۳۵ تألیف گردید. یک پارگراف در *نفثه‌المصدر دوم* اشاره به حادثه‌ای که در پنج سال پیش اتفاق افتاد، دارد. این حادثه‌ای که او اشاره می‌کند به احتمال زیاد حمله به جان شاهرخ می‌باشد. بنگرید: تُرکه، *نفثه‌المصدر دوم*، صص ۱۹۹.
۳. در مورد جنبه‌های دینی و اعتقادی *نفثه‌المصدر اول و نفثه‌المصدر دوم*، بنگرید: Leonard Lewisohn, "Sufism and Theology in the Confessions of S. 'a'in al-D'in Turka Is. fah'an-i", in *Sufism and Theology*, ed. Ayman Shihadeh (Edinburgh, 2007), pp. 63-82; Melvin. Koushki, "The Quest", pp. 58-62, 39-423.

وهله دوم که در باغ مختار برگزار شد، او دو دادخواست را به شاهرخ تسلیم کرد.<sup>۱</sup> تُرکه به ما می‌گوید که متهم به رد عقیده سنی - جامعی و طرفداری از تصوف شد. او همچنین به عمل کردن شعائر علوم مختلفی که از پیامبران و اولیاء به میراث برده و مردم عادی قادر به فهم آن نبودند، متهم گردید.<sup>۲</sup> بنابراین، او رساله اعتقاد را نوشت تا ارادت سنی - جامعی کامل خود را نشان دهد. ترکه در اصول الهیات اسلامی با تأکید بر وحدانیت خداوند شروع می‌کند: در آغاز دفاعش می‌گوید: «اول از همه، خداوند در معنای واقعی وحدانیت، یکی است.» و ادامه می‌دهد: «بر خلاف چیزی که فیلسوفان می‌گویند، او به هیچ علت دیگری در خلق جهان نیاز ندارد.»<sup>۳</sup> تُرکه صریحاً هر گونه اتهام ارتباطش با معتزله، شیعه و یا فلاسفه را رد می‌کند. می‌گوید که او و پیروانش معتقدان راسخ در اعتقاد سنی - جامعی هستند اما او هم می‌گوید که آنها از مقلدان نیستند.<sup>۴</sup>

بیان تُرکه حساب شده و سنجیده اما در رساله اعتقادات، طلبکارانه است. او بر این واقعیت تأکید می‌کند که او و امثال او، پیروان وفادار و ثابت قدم رسالت نبوی هستند، ولی تنها به دلیل دل بستگی‌شان به سیره نبوی به حقیقت نزدیک‌ترند. در پایان رساله، او از شاهرخ - در واقع بدون ذکری از نام او - تمجید می‌کند و تقریباً خاضعانه بیان می‌کند که چون به حاکمان نیز الهام می‌شود (ارباب الدول ملهمان)، او باید بهتر از «بدگویان» درکش کند.<sup>۵</sup> جالب این است که در رساله‌های بعدی، این اعتماد به نفس و نشانه اندک قیام‌مآبی، یافت نمی‌شود.

رساله بعدی نیز در هرات نوشته شد که بسیار صریح است حتی لحن تند در عنوانش نیز وجود دارد: *نفته‌المصدر اول* به معنای «خلطی که بیمار مبتلا به درد سینه از سینه خارج کند».<sup>۶</sup> این کتاب اطلاعات میسوطی نیز از زندگی‌نامه تُرکه بیان می‌کند. تُرکه در این رساله تأکید قاطعی بر تحصیل خود در شریعت، تفسیر قرآن و سنت نبوی دارد و بر خدمتش به عنوان قاضی تأکید می‌کند.<sup>۷</sup> با هفته‌ها وقفه، او به وضوح از نزدیک با سیاست‌های مذهبی شاهرخ آگاه گشت. شاهرخ، آشکارا با رد کردن یاسا و یارغو، قانون چنگیزی و ساختار سیاسی و نشان دادن خود به عنوان قهرمان اسلام سنی، در تلاش بود تا پایه‌های مشروعیت بخشی سیاست‌های متمرکز خود را گسترش دهد و تُرکه ظاهراً حامی این سیاست‌ها بود. او علناً از سیاست‌های

۱. تُرکه، *نفته‌المصدر اول*، صص ۷۲، ۱۷۱.

۲. تُرکه، صائن‌الدین علی، *اعتقادات*، در مجموعه «چهارده رساله فارسی از صائن‌الدین علی بن محمد تُرکه اصفهانی»، ص ۲۲۳.

۳. تُرکه، *اعتقادات*، صص ۲۲۶-۲۲۵ = «اول در آنکه خدای تعالی یگانه است با یگانگی حقیقی...».

۴. همان، صص ۲۲۹-۲۲۷.

همچنین بنگرید: Lewisohn, "Sufism", p. 66.

۵. تُرکه، *اعتقادات*، صص ۲۲۹-۲۲۷، ۲۵۵.

۶. بر مبنای این مدرک ما می‌توانیم بگوییم که او در آوریل یا اوایل می ۱۴۲۶ به هرات رفت، اما مدارک بیشتری نیاز است تا بتوانیم این بحث را به صورت جدی‌تر بیان کنیم.

۷. تُرکه، *نفته‌المصدر اول*، ص ۱۷۱.

کالبدشکافی یک سوء قصد: شاهرخ، حروفیان و متفکران دوره تیموری ... / مترجم: علی اصغر هدایتی

تقویت و تجدید اسلام سنی شاهرخ حمایت و فعالیت‌ها و دانش پژوهی‌اش را ستایش کرد. ترکه می‌گوید که دیوان یرغوی ترکی - مغولی، که قلمرو اسلام را از زمان پادشاهان پیشین، یعنی مغولان، به فساد و آلودگی کشاند، برچیده شد و امروز هیچ کس جرئت ندارد که این نوع رسیدگی قضایی را جز در پنهان انجام دهد.<sup>۱</sup> مسلماً، او در شگفت بود که شاهرخ - که ترکه او را همچون قهرمان اسلام سنی نشان می‌دهد - اتهامات را جدی بگیرد.

به گفته ترکه، نه تنها پدر و برادر او، که در زمانشان بی همتا بودند و علاقمند به همان حوزه از دانشی بودند که ترکه بود، بلکه به نظر می‌رسید که افراد برجسته‌ای مانند خواجه محمد پارسا، خواجه عبدالله انصاری، خواجه محمد حکیم، علی ترمذی شیخ صدرالدین حمویه نیز با او در مسائل مذهبی و حقوقی هم عقیده بودند.<sup>۲</sup> آنهایی که او را به صوفی بودن متهم کردند از تصوف حقیقی کاملاً بی‌اطلاع بودند. چیزی که آنها از تصوف می‌فهمیدند، تنها خواندن و تکرار کلمات فخیم در خلسه و رقصیدن مانند حیوانات و به زبان آوردن این جمله که «همه چیز خداست»، بدون فهم چیزی که بر آن دلالت داشت، بوده است. علاوه بر اینها، آنها از گفتار و سخنان دانشمندان بزرگی مثل شیخ احمد مجدالدین (متوفی ۴۲/۵۳۶-۱۱۴۲) مولانای رومی (متوفی ۶۷۲/۱۲۷۳) و فخرالدین عراقی (متوفی ۶۸۸/۱۲۸۹) نیز سوء استفاده می‌کردند.<sup>۳</sup> ترکه معتقد بود که در واقع اسلام واقعی نه در ایران و آسیای مرکزی بلکه در سرزمین‌های عثمانی عملی گردید. او می‌گوید: «به سرزمین روم (مملکت روم) نگاه کن» و ادامه می‌دهد:

در مملکت روم که قوت اسلام به غایتی است که دایم به بلاد شام و مصر می‌فرستند و عیب ایشان می‌کنند که احکام شرع در بلاد ما قوت بیشتر دارد که در اینجا تمغا نیست، اما مردم روم مانند مولانا شمس‌الدین فناری (متوفی ۱۴۳۱) قاضی‌القضات روم، همه این علوم را مطالعه کرده، کتاب‌هایی را که نویسندگانشان در اینجا منفور بودند، در محکمه به درس می‌گوید.<sup>۴</sup>

در رساله‌هایی که قبل از ترور نوشته شد، ترکه این مسئله را به عنوان یک برخورد بین‌آنجایی که از سیره نبوی تقلید و کسانی که از رسالت نبوی خلاقانه پیروی کردند، نشان داد. با این حال، در *نفته‌المصدر* دوم که قطعاً بعد از ترور نوشته شد، این مسئله ناگهان شخصی گردید. ترکه بیان می‌کند که بعد از این حادثه،

۱. همان، ص ۱۷۱. در اینجا ترکه به مباحث یاسای مغولان و شریعت مسلمانان در قرن ۱۵ اشاره می‌کند. در مورد موضوعات اصلی این مباحث، بنگرید:

Togan, "Ulu'g Bey zamanında yasa ve s,eriat tartıs,maları", Tarih C, evresi (1994), 10, pp. 9-16;

در مورد سیاست‌های مذهبی شاهرخ، ببینید:

Maria Subtelny, *Timurids in Transition. Turko-Persian Politics and Acculturation in Medieval Iran* (Leiden, 2007), pp. 24-32

۲. ترکه، *نفته‌المصدر* اول، صص ۱۷۲، ۱۷۰.

۳. همان، ص ۱۷۶.

۴. همان، ص ۱۷۳.



او بلافاصله زندانی و شکنجه گردیده و برای تبعید به خراسان و آذربایجان فرستاده شد. زمانی که شاهرخ، دومین لشکرکشی علیه قراقویونلوها را در سال ۸۳۲ هـ. ترتیب داد، ترکه در زاویه مسجد تبریز اقامت داشت. او در صائفن قلا، در فاصله زمانی ۲ رمضان ۸۳۳/۲۵ مه ۱۴۳۰ و ۳۰ ذیقعده ۸۳۳/۲۰ آگوست ۱۴۳۰ با شاهرخ ملاقات و درخواست عفو کرد. او برای نُه ماه به هرات رفت که در آنجا بیهوده منتظر ماند تا با شاهرخ ملاقات کند.<sup>۱</sup> به احتمال بسیار ترکه تا زمانی که در سال ۳۲/۸۳۵-۱۴۳۱ در آنجا درگذشت، منتظر بود. ترکه در تلاشش برای کسب فرصت صحبت با شاهرخ، بی‌تردید انگیزه‌های عملی‌ای نیز داشت. در *نفته‌المصدر* دوم، او خواستار کاهش مالیات‌های شرعی (تکلیف شرعی) وضع شده بر دراویشی همچون خودش شد. اینها احتمالاً مالیات‌هایی بودند که بعد از ترور بر دراویش تحمیل گردید.<sup>۲</sup> با این حال، به طور کلی، با دقت، تصویری را از رنج و عذابی که او و دراویش امثالش به سبب دشمنی متفکران رقیب می‌دیدند، ترسیم کرد.<sup>۳</sup>

دیدگاه‌های مذهبی ترکه متفاوت از هر صوفی - عالم دیگر نبود، چنانچه او متفکر سنی شافعی با دانشی عمیق بر شریعت اسلامی بود. با این حال، منشأ آزارهایی که او و متفکرانی چون او متحمل شدند، رویکرد خاصشان به علم حروف است. بدیهی است که معاصرانش حس عمیق بد فهم بودن را به او داشتند؛ بنابراین، به منظور فهم قالب ذهنی‌اش، شایسته است تا نگاهی گذرا به نحوه دید ترکه به جهان فکری قرن پانزدهم بیندازیم.

ترکه در رساله *سقی‌القمر و ساعت*، طبقه‌بندی مبسوطی را از گروه‌های فکری ارائه می‌دهد. در رساله کوتاهی در ۱۸ ربیع‌الاول ۸۲۹/۲۸ ژانویه ۱۴۲۶، او هفت گروه فکری متفاوت را با مقایسه نحوه تفسیر آنها از این آیه خاص قرآنی (سوره قمر، آیه ۱)، می‌سنجد: «قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت.»<sup>۴</sup> اهل ظاهر، یا متفکرانی که معانی ظاهری را از طریق تخصص یافتن در مطالعه شرع و سنت‌های نبوی می‌فهمیدند.

اهل ظاهر، یا فیلسوفان و متکلمانی که معانی بیرونی را درک می‌کردند، اما از سطح تقلید گذشته و به

۱. ترکه، *نفته‌المصدر* دوم، صص ۲۰۷، ۲۰۵؛ سمرقندی، *مطلع‌السعدین*، ج ۱ و ۲، ص ۴۰۹. شرف‌الدین علی یزدی یکی از نزدیکترین دوستان ترکه نیز در این لشکرکشی به عنوان ملازم ابراهیم سلطان بن شاهرخ حضور داشت و کاملاً محتمل است که یزدی و ترکه در آذربایجان با هم ملاقات داشتند. از آنجایی که یزدی نیز در تلاش برای حفظ گمنامی در این دوره بود. او در سال ۸۳۲/۱۴۲۹ از زندگی عمومی کناره گرفت، بسیار بعید است که او به نمایندگی از ترکه مداخله کرده باشد.

Binbas, "Sharaf al.Dīn 'Alī Yazdī", p. 118

۲. ترکه، *نفته‌المصدر* دوم، صص ۲۱۳، ۲۱۴. البته این مستقیماً با چیزی که حافظ ابرو علاقه داشت که ما باور کنیم، در تضاد است.

۳. همان، ص ۲۱۱.

۴. ترکه، صائفن‌الدین، رساله *سقی‌القمر و ساعت*، در مجموعه «چهارده مقاله فارسی از صائفن‌الدین علی بن محمد ترکه اصفهانی»، صص ۱۱۷-۱۰۳.

کالبدشکافی یک سوء قصد: شاهرخ، حروفیان و متفکران دوره تیموری ... / مترجم: علی اصغر هدایتی

سطح تحقیق نزدیک شدند.

حکمای ظاهر و متأخرین، حکمای مشایی، یا فیلسوفان مشای معاصر.

حکمای قدیم، اشراقیون، (پیروان شهاب‌الدین سهروردی (متوفی ۱۱۹۴/۵۹۱)).

محققان صوفیه و اهل شهود، یا صوفیان.

رمزخوانان حروف قرآنی، یا متفکرانی که قادر به رمزگشایی اسرار حروف قرآنی هستند.

مرتبۀ اولی‌الایدی و الابصار، یا کسانی که از نظر قدرت و بصیرت در سطح والای هستی هستند.

طبقه‌بندی تُرکه بی‌گمان یکی از جامع‌ترین و پیچیده‌ترین طرح‌های حیات اسلامی قرن پانزدهم است و لازم است که مورد مطالعه قرار گیرد.<sup>۱</sup> براساس اهداف این مقاله، ما بر دو گروه آخر که به نظر می‌رسد بحث برانگیزترین افراد در دوره منتهی به ترور باشند، تمرکز خواهیم کرد. تُرکه ششمین گروه در طبقه‌بندی خود را رمزخوانان حروف قرآنی و ارباب علم حروف می‌داند.<sup>۲</sup> به عقیده متفکران این گروه، وجود مراتب متعددی دارد. برخی از این مراتب مستقل هستند و آنها می‌توانند در خودشان وجود داشته باشند مانند مراتب ارواح، اجساد و اجسام. برخی از مراتب مستقل نیستند و مشروط به مراتب دیگر هستند مانند افعال و اقوال. مرتبه کلام جایگاه ویژه‌ای بین آنها دارد، همچنان که تمام مراتب دیگر نیز در مرتبه کلام وجود دارند؛ بنابر این، معنای تمام مراتب دیگر، در این مرتبه آشکار می‌گردد. علم حروف، کلید اساسی برای درک همه مراتب دیگر است که بر حسب تعریف، وجود را با تمامیتش در بر می‌گیرد. بیشترین جنبه بنیادین روش‌شناسی اهل حروف این است که هر چیزی شایسته توضیح است و هیچ رازی فراتر از رسیدن به درک درستی از علم حروف نیست. تُرکه می‌گوید: «از آغاز ابدیت بدون آغاز تا پایان ابدیت بدون پایان، هر چیزی آشکار می‌گردد و هیچ چیزی پنهان و مخفی باقی نمی‌ماند.»<sup>۳</sup>

هفتمین و آخرین گروه، «مرتبۀ اولی‌الایدی و الابصار»، پرسشی برای محققان جدید است. نام این گروه می‌تواند به طور موقت به عنوان «کسانی که از نظر قدرت و بصیرت در سطح والای هستی هستند» ترجمه گردد. تُرکه می‌گوید که آنها افراد برجسته زمان خود<sup>۴</sup> بوده و نسبت به متخصصان علم حروف، ممتاز بودند.<sup>۵</sup> آنان بندگان برگزیده پیامبر (ص) و وارثان فضایلش به شمار می‌آمدند. تُرکه با شتاب می‌افزاید که برخلاف گروه‌های قبلی، گروه هفتم، خاص قرن پانزدهم است و حضور بی‌شمارشان، مشروط به اتصال

۱. لویسون طبقه‌بندی تُرکه را با تقسیم‌غزالی از متفکران به چهار گروه مقایسه کرد: الهیات مدرسی، تعالیم اسماعیلی، فلسفه و تصوف. بنگرید:

Lewisohn, "Sufism", p. 76. For a more comprehensive analysis of Turka's hierarchies, see Melvin.Koushki, "The Quest", pp. 315-320.

۲. تُرکه، رساله شقی‌القمر و ساعت، صص ۱۱۶، ۱۱۰.

۳. همان، ص ۱۱۶ = «چنانچه هر چه از اول ازل است تا آخر ابد همو آشکارا گردد و هیچ پنهان بنماند».

۴. همانجا = «...خاص این زمان است».

۵. تُرکه، نفثه‌المصدر اول، ص ۲۱۰.

آسمانی است.<sup>۱</sup> به این ترتیب، این افراد چه کسانی بودند؟ به طور خلاصه، آنان صاحبان علم نبوی بودند. به گفته تُرکه، علم نبوی (کلام کامل خاتم النبوه) دارای تمامیت همه معانی دیگر و معانی هرآن چیزی است که در گذشته رخ داده و در آینده اتفاق خواهد افتاد. بعد از پیامبر(ص) تنها اهل بیت، یعنی اولاد پیامبر (ص) می‌توانستند به کلیت این دانش دسترسی داشته باشند. با این حال تُرکه ادامه می‌دهد:

«بسیاری از بزرگان با دسترسی به حقیقت از راه عظمت فضل الهی، پرده بر افراشتن علائم و دانش تشخیص مظاهر و نشانه‌ها، وارد مسیر درست این دانش شدند. معانی زیادی برای آنها هویدا گشت اما کلیت معانی و تمامیت خواسته‌های به دست آمده این دانش برای هرکس مشخص نگردید. ... در واقع به خانواده پیامبر (اهل بیت) که اولاد پر جلالش هستند، جَفر که تمامیت معانی را شامل می‌شود، محول گردید.»<sup>۲</sup> در مرکز بحث تُرکه ویژگی‌های گروه هفتم، علم نبوی قرار می‌گیرد که تنها برای اولادش از طریق کتاب جَفر در دسترس بود. اعتقاد بر این است که کتاب جَفر شامل علم به همه اشیاء و وقایع گذشته و آینده است. به عبارت دیگر، کسی که دسترسی به این کتاب داشت، می‌توانست دسترسی به دانش همه اشیاء و وقایع را به دست آورد.<sup>۳</sup>

پیش از این، اعتقاد به وجود کتاب جَفر، خصوصاً میان محافل شیعی اسماعیلی، به خوبی در قرن پانزدهم محرز گردید. به همین دلیل است که کُربن گروه هفتم را با صراحت، شیعیان می‌نامد. به گفته لوئیسون، گروه هفتم صرفاً شامل خانواده پیامبر می‌شود، زیرا تُرکه ثابت کرد که احاطه همه دانش گذشته، حال و آینده، تنها برای اولاد پیامبر (ص) آشکار خواهد شد.<sup>۴</sup> با این حال، تُرکه می‌افزاید که متفکران می‌توانستند دانش نبوی را از طریق تحقیق و دانش ذاتی (ذوق) را با کمک علم حروف به دست آورند. علاوه بر این، گروه هفتم تنها در زمان خود تُرکه وجود داشته است. اگر طبقه هفتم تنها اولاد پیامبر یا سادات را در بر می‌گرفت، تُرکه توجهش را به قرن پانزدهم محدود نمی‌کرد، چنانچه سادات موقعیت‌های برجسته حیات اجتماعی و فکری را از اوایل قرون تاریخ اسلامی نگه داشتند. بنابر این، ما چیزی را که تُرکه در حال اشاره به این طبقه با گروه بسیار محدود است، نشان می‌دهیم؛ تشکیلات فکری غیر رسمی، که تُرکه یک نقش مهمی را در آن بازی کرد. ممکن است این تشکیلات غیر رسمی در واقع اخوان‌الصفا باشد - که در بالا معرفی شد - اما نیاز به پژوهش عمیق‌تر برای دنبال کردن این گونه استدلال داریم.

همچنان که ترتیب زمانی رساله‌های صائِن‌الدین تُرکه نشان می‌دهد، او مجبور شد در برابر اتهامات قبل از ترور، از خودش دفاع کند. او رساله / اعتقاد را در ۱۶ جمادی‌الاول سال ۲۶/۸۲۹ مارس ۱۴۲۶ و

۱. تُرکه، رساله شق‌القمر و ساعت، ص ۱۱۱ = «خدامان خاص حضرت خاتم و وارثان کمال ارجمند اویند. و ظهور این طور مخصوص همان زمان سعادت قران است.»

۲. تُرکه، رساله شق‌القمر و ساعت، ص ۱۱۲.

3. Toufic Fahd, La divination arabe, pp. 219-228.

4. Henry Corbin, "Typologie des spirituels selon S'a'inodd'in 'Al'i Torkeh Ispah'an'i (ob. 830/1427)", pp. 259-260; Lewisohn, "Sufism", p. 76.

نفته‌المصدور اول را در ۸ رجب ۸۲۹/۱۶ می ۱۴۲۶ نوشت.<sup>۱</sup> در واقع او مجبور شد در سال ۸۲۵/۱۴۲۲، تقریباً پنج سال قبل از ترور، از خود دفاع کند. بنابر این، این احتمال وجود دارد که فشار سیاسی بر روی متفکرانی که جایگاه مهمی را برای علم حروف قائل بودند، تنها به خاطر رفتارها و کارهای حروفیان بوده است. این به معنای آن نیست که بگوییم ترور یک اقدام انتقامی بود، در واقع، چنانچه در زیر خواهیم دید، همه متفکرانی که متهم شدند، وابستگی به حروفیه نداشتند و برخی از آنها حتی دشمن حروفیان بودند. با این حال، هم بازجویی از متفکران و هم ترور نافرجام، بخشی از برخورد و درگیری‌های گسترده میان دولت شاهرخ و متفکرانی که به قدرت علم حروف اعتقاد داشتند، بود.

### مجمع‌التهانی محمد الطوسی

مجمع‌التهانی و مخزن‌الامانی محمد طوسی تنها گزارش غیر وقایع‌نگارانه ترور نافرجام، از موضع طلبکارانه هواداران شاهرخ است. تألیف مجمع‌التهانی معمایی است که باید حل شود. نویسنده در متن، بدون ارائه توضیحات بیشتر خود را محمد طوسی می‌نامد.<sup>۲</sup> صادق کیا که بخشی از متن را در سال ۱۹۵۴ تصحیح کرد، نویسنده را مولانا طوسی دست پرورده ابوالقاسم بن بابر بن بایسنقر (متوفی ۱۴۵۷/۸۶۱) معرفی می‌کند. مولانا طوسی، نقال داستان‌های معروف (مثل گوی) و شاعر بود و بعد از مرگ ابوالقاسم بابر، به دربار جهان‌شاه قراقویونلو (متوفی ۱۴۶۷/۸۷۲) و پسرش پیر بوداق (متوفی ۱۴۶۶/۸۷۱) در آذربایجان و بغداد رفت. او عمر طولانی داشت چون تا زمانی که دولت‌شاه سمرقندی تذکره‌الشعراي خود را در سال ۱۴۸۷/۸۹۲ کامل کرد، زنده بود. نوایی گزارش می‌دهد که او در صد سالگی درگذشت.<sup>۳</sup>

روابط نزدیک طوسی با خانواده بایسنقر میرزا، او را به عنوان گزینه احتمالی برای تألیف مجمع‌التهانی معرفی می‌کند، چون متن با تعریف و تمجید از همان شاهزاده تیموری به پایان می‌رسد.<sup>۴</sup> با این حال، صادق کیا این واقعیت که نام مولانا طوسی، محمد نیست بلکه عبدالله است را نادیده گرفت.<sup>۵</sup> بنابراین، محتمل‌ترین فرد برای تألیف مجمع‌التهانی، شیخ محی‌الدین الغزالی الطوسی است که صوفی معروف و از نسل عالم قرن دوازدهم، محمد الغزالی (متوفی ۱۱۱۱/۵۰۵) بود. اطلاعات پراکنده‌ای

۱. تُرکه، اعتقادات، ص ۲۶۴؛ تُرکه، نفته‌المصدور اول، ص ۱۹۴.

۲. طوسی، مجمع‌التهانی، ص ۳۹.

۳. سمرقندی، تذکره‌الشعرا، صص ۴۶۲-۴۵۶؛ نوایی، مجالس‌النفائس، ج ۱، صص ۲۱-۲۰. محمد قزوینی مترجم قرن شانزدهم فرهنگ زندگینامه نوایی می‌افزاید که او دوست (مصاحب) مولانا رفیقی، شاعر دربار سلطان یعقوب بن اوزون حسن آق قویونلو (م ۱۴۹۰/۸۹۶)، بوده است. بنگرید: همانجا؛ مجالس‌النفائس، ترجمه فخری هراتی و محمد قزوینی، تهران، ۱۳۲۳/۱۹۴۵، صص ۳۰۴، ۳۰۵.

۴. طوسی، مجمع‌التهانی، صص ۴۱، ۴۲.

5. Ahmed Ates, 'Istanbul K`ut`uphanelerinde Farsca Manzum Eserler (Istanbul, 1968), pp. 387-388;

ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، تهران، ۱۹۷۷، ج ۴، صص ۴۵۸، ۴۵۹.

که ما از زندگی‌اش داریم نشان می‌دهد که او در زادگاهش طوس زندگی کرد؛ مرد بسیار وارسته‌ای بود و روابط بسیار نزدیکی با سلاطین و امرای زمان خود داشت. طوسی در حوالی شهر حلب در ۲۴ رمضان ۱۹/۸۳۰ جولای، ۱۴۲۷ تنها پنج ماه بعد از ترور نافر جام، در حال سفر زیارت مکه، درگذشت.<sup>۱</sup> مضامین مجمع‌التهانی نیز بر تألیف محی‌الدین محمد طوسی صحه می‌گذارد. یک بخش عجیب در ابتدای آن، درخواست حمایت شاهرخ برای مرمت بناهای خیریه (بقعه)، این احتمال را که نویسنده پیوندی با خانواده‌ای دانشمند و مجموعه عمارت بزرگی مانند مدرسه یا خانقاه داشته است، تقویت می‌کند. طوسی با توجه به وضعیت خانوادگی و موقعیت ممتازش در طوس، محتمل‌ترین گزینه برای تألیف مجمع‌التهانی است.

شباهت زیاد میان مجمع‌التهانی و زبدة‌التواریخ حافظ ابرو، محمد طوسی را در حلقه نزدیک به مورخان حامی شاهرخ قرار می‌دهد. هر دو متن تقریباً کلمه به کلمه به ویژه در بخش بازجویی‌های متعاقب ترور نافر جام، به یکدیگر شباهت دارند و با همان صفحه آخر کتاب و ماده تاریخ پایان می‌یابد. این شباهت باعث می‌شود که برخی محققان گمان کنند که مجمع‌التهانی یکی از منابع حافظ ابرو در زبدة‌التواریخ بود.<sup>۲</sup> چنانچه در بالا در بخش آغازین این مقاله بیان کردیم، تاریخ متنی زبدة‌التواریخ، بیش از حد پیچیده و تقریباً ناممکن است که مشخص کنیم کدام منبعی برای دیگری است. در حال حاضر، می‌خواهیم این پرسش را تا زمان تحقیقات بیشتر و دیگر برداشت‌های احتمالی بر این موضوع، بی‌جواب بگذاریم. با این حال ماهیت جانب‌داری از شاهرخ در مجمع‌التهانی، بدون شک پابرجا است.

رساله تقریباً به طور کامل اختصاص به حمله به جان شاهرخ دارد. طوسی که در مقدمه‌ای، شاهرخ را در سطح یک حاکم مقدس ستایش می‌کند. او هیچ تردیدی در بیان اینکه ترور نافر جام، دخالتی در نظم هستی است، نداشت. طوسی می‌نویسد: «موقعی که سلطان تغییر می‌کند، زمان تغییر می‌کند» و «اگر بیماری و مرضی به پادشاه سرزمین سرایت کند، همه افق‌ها نیز ناخوش خواهند شد.»<sup>۳</sup> برای طوسی، ترور نافر جام، شاه‌کشی تمام عیار بود که به اختلال نظم هستی و کیهانی مجسم در شخص شاهرخ، کمک کرد. به گفته طوسی، زندیق و ملحد و پیروان حسن صباح (اسماعیلیان) عاملان ترور نافر جام هستند. آنها کسانی‌اند

۱. خوافی، مجمل فصیحی، ص ۱۱۱۳؛ دولت‌شاه سمرقندی، تذکره‌الشعرا، ص ۳۷۷؛ خواندمیر، حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۶؛ عبدالرحمان جامی، (متوفی ۱۴۹۲/۸۹۸)، نفحات الأنس من حضرات القدس، تصحیح محمود عابدی، تهران، ۱۳۷۵/۱۹۹۶، ص ۴۵۴؛ سید اصیل‌الدین عبدالله واعظ، مقصد الاقبال سلطانیه، تصحیح مایل هروی، تهران، ۱۳۵۱/۱۹۷۲، ص ۸۵. محمد طوسی دیگری وجود دارد که منشی ایرانی خلیل سلطان بن میرانشاه بوده است، اما مطمئن نیستیم که او همان نویسنده مجمل‌التهانی باشد. بنگرید: حافظ ابرو، معزالانساب، نسخه کتابخانه پاریس، f. 127a.

۲. طوسی، مجمع‌التهانی، صص ۱۶، ۱۵ = «تعمیر بقاع الخیر من شیم الاولیا».

۳. حافظ ابرو، زبدة‌التواریخ، ج ۴، صص ۹۱۸، ۹۱۶؛ طوسی، مجمع‌التهانی، صص ۳۱، ۲۸.

۴. آژند، حروفیه، صص ۷۱، ۷۲.

۵. طوسی، مجمع‌التهانی، ص ۱۳ = «اذا تُغییر السلطان تُغییر الزمان ... گر بود شاه ملک را مرضی \* هم آفاق در مرض باشد».

که معانی کلام را منحرف و از دستورات شیطان پیروی کردند. آنها می‌کوشند دشواری‌های قرآن را بدون دانش و علمی توضیح دهند و آن را مطابق قوانین و اصول شیطانی خود تفسیر می‌کنند. طوسی با شکوه از اقدامات افراطی‌شان، ترور نافرجام را، یک اقدام تاکتیکی بی‌نتیجه برای ارباب شاهرخ و مجبور کردن او برای عقب‌نشینی از اقداماتش بر ضد مبلغان بی‌دین می‌داند.<sup>۱</sup> به گفته طوسی، این حمله در روز جمعه و در مسجد جامع، زمانی که شاهرخ بعد از نماز جمعه به کاخش می‌رفت، رخ داد. شاهرخ با جراحات اندکی از این حمله گریخت و ضارب که طوسی نامش را نمی‌برد، به دست نگهبانان (چاوشان) گردن زده می‌شود. به منظور فرستادن پیامی محکم برای تمامی کسانی که شاهد این حادثه بودند، سرش را از سقف دروازه ایوان آویزان کرده، بدنش را دور انداختند.<sup>۲</sup>

بخش بعدی مجمع‌التهانی دقیقاً شبیه به زبده‌التواریخ حافظ ابرو است. با وجود این، برخی تفاوت‌های مهم در دو روایت وجود دارد. محمد طوسی بلافاصله نام احمد لر را نمی‌برد. در عوض، او با شتاب از معروف خطاط، به عنوان شخصی که ضارب را القاء و تشویق می‌کند که مرتکب این جرم شود، نام می‌برد. او می‌گوید که مجلسی از امرا تشکیل شد تا در مورد جزئیات ترور نافرجام تحقیق کنند. معروف خطاط تحت بازجویی قرار گرفت اما او چیزی جز رد این اتهامات نگفت. مجلس تصمیم به شکنجه معروف خطاط گرفت و او از ترس مرگ در زیر شکنجه، اسامی برخی اشخاص را که گرفتار بی‌دینی (کفران و خذلان) شدند، فاش کرد.<sup>۳</sup>

علما فتوایی را ضد او صادر کردند، با این استدلال که کفر نعمت، بدتر از کفری است، اما شاهرخ پادرمیانی کرد و او را بخشید.<sup>۴</sup> این امر بی‌گمان بیشتر مربوط به این واقعیت است که معروف خطاط از آزاد، یکی از پیروان مولانا فضل‌الله استرآبادی، به عنوان طراح تمامی توطئه نام برد. جالب اینکه طوسی اشاره‌ای به پیوند خانوادگی آزاد با استرآبادی نکرده است.<sup>۵</sup> آزاد نیز بازجویی و شکنجه شد و این‌گونه بود که او نام احمد لر را در گزارشی که توسط محمد طوسی نقل می‌شود، بر ملا کرد.<sup>۶</sup> گزارش طوسی در مورد احمد لر بسیار مبسوط است. به گفته طوسی، الحاد و زندقه او چنان بود که حتی در برخی مواقع شراب می‌نوشید و همچنان که مسیحیان به ظهور پیامبری دیگر بعد از حضرت عیسی اعتقاد دارند، او نیز بر تداوم نبوت اعتقاد داشت. به گفته طوسی، احمد لر، یکی از پیروان امیر منوچهر بن امیر شیخ در شیروان بود. بعد از مرگ امیر

۱. همان، صص ۲۰-۱۶.

۲. همان، صص ۲۴-۲۰.

۳. به گفته حافظ ابرو، این معروف خطاط نبود که شکنجه شد بلکه آزاد بود. بنگرید: حافظ ابرو، زبده‌التواریخ، ج ۴، ص ۹۱۸.

۴. طوسی، مجمع‌التهانی، صص ۲۸-۲۱.

۵. همان، صص ۳۰-۲۸.

۶. همان، صص ۳۲-۳۱.

منوچهر، احمد لر به خراسان آمد تا شاهرخ را بکشد.<sup>۱</sup> تا آنجا که می‌دانیم، هویت امیر منوچهر به درستی در تحقیقات جدید مشخص نشده است.<sup>۲</sup> به نظر نمی‌رسد او رابطه مستقیمی با محافل حروفی داشته باشد. در واقع، طوسی توضیح نمی‌دهد که امیر منوچهر یا احمد لر حروفی بودند، جز آنکه هر دو آنها همان انگیزه فضل‌الله استرآبادی را در انحراف از مسیر اسلام واقعی و در پیش گرفتن مسیر عصیان و الحاد داشتند.<sup>۳</sup> به عبارت دیگر، ارتباط احمدلر با حروفیه، زمینه‌ای و بافتی بود نه شخصی.

فارغ از ارتباط احمد لر با حروفیان، خشم شاهرخ، متوجه آنها شد. آزاد و تعداد نامشخصی از پیروانش در بازار هرات گردن زده شدند. پس از آن، بدن‌هایشان توسط مردم هرات سوزانده و سرهایشان در ایوان‌ها به نمایش گذاشته شد. پس از کشتار در هرات، شاهرخ فروتنی و سخاوت خود را نسبت به مردم نشان داد؛ نکته‌ای که حافظ ابرو نیز بر آن صحه می‌گذارد. اگر چه طوسی ماهیت و نوع احسان و بخشش شاهرخ را مشخص نمی‌کند.<sup>۴</sup>

محمد طوسی رساله‌اش را با ستایش بسیار از شاهرخ و میرزا بایسنقر به پایان می‌رساند. متن طوسی گزارش مرسوم از ترور نافرجام را از زوایای مختلف به چالش می‌کشد، که یکی از مهم‌ترین آنها عدم وجود ارتباط مستقیم بین احمد لر و حروفیان بود. این دیدگاه در واقع گزارش نامه غیاث‌الدین محمد را که در بالا در مورد آن توضیح داده شد، تأیید می‌کند.

### منهج‌الرشاد زین‌الدین خوافی

زین‌الدین ابوبکر محمد خوافی بی‌تردید یکی از مهم‌ترین صوفیان هرات در زمان سلطنت شاهرخ بود. او شاگرد فردی مصری به نام نورالدین عبدالرحمان مصری بود که در خارج از هرات زندگی می‌کرد و از احترام و اقتدار قابل توجهی در بین اشراف حکومتی تیموری برخوردار بود تا اینکه بر اثر شیوع طاعون در ۲ شوال ۸۳۸/۱ می‌میرد.<sup>۵</sup> او منهج‌الرشاد را در سال ۸۳۱/۸ آوریل - می ۱۴۲۸ تقریباً یک سال بعد از ترور

۱. همان، صص، ۳۳-۳۲. موضوع باور مسیحیان به ادامه نبوت اشاره به قرآن دارد 6:61: «و هنگامی که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق کننده توراتی می‌باشم که قبل از من فرستاده شده و بشارت دهنده به پیامبری که بعد از من می‌آید و نام او احمد است».

۲. تنها آژند بدون هیچ توضیحی به این شخص اشاره می‌کند. بنگرید: آژند، حروفیه، ص ۷۷.

۳. طوسی، مجمع‌التنهانی، ص ۳۳.

۴. همان، صص ۳۶، ۳۳.

۵. شرح حال زین‌الدین خوافی نسبتاً به خوبی مورد بررسی قرار گرفت. در مورد زندگی و طریقت فکری او، بنگرید: Bekir K'ole, Zeyn'udd'in H'af'i ve Tasavvufi G'or'us,leri (Istanbul, 2011), pp. 25-122; H. T. Norris, "The Mir'at al.T. 'alib'in, by Zain al.D'in al.Khaw'af'i of Khur'as'an and Herat", BSOAS 53 (1990), pp. 57-59;

در مورد نفوذ و فعالیت‌های سیاسی‌اش، بنگرید:

Manz, Power, pp. 228-238; J'urgen Paul, "The Khw'ajag'an at Herat during Sh'ahrakh's Reign", in Horizons of the World: Festschrift for 'Isenbike Togan, eds. 'Ilker Evrim Binbas,

کالبدشکافی یک سوء قصد: شاهرخ، حروفیان و متفکران دوره تیموری ... / مترجم: علی اصغر هدایتی

نافرجام، در هرات نوشت.<sup>۱</sup> ما هیچ شواهد روشنی نداریم تا بگوییم که خوافی بعد از ترور نافرجام بازداشت و بازجویی شد. با این حال از آنجا که او رساله‌ای نوشت که در آنجا پیروان خاص ابن عربی را اهریمن خواند، به راحتی می‌توانیم اثبات کنیم که *منهج‌الرشاد*، اوضاع و احوال دوره بعد از ترور نافرجام را منعکس می‌کند. در ظاهر *منهج‌الرشاد* مجادله‌ای بر ضد ابن عربی و دیدگاه‌هایش در مورد وحدت وجود است، اما آن در واقع یک طبقه‌بندی گسترده و پیچیده‌تری از گروه‌های فکری زمان خود ارائه می‌دهد. به گفته خوافی، نظرات ابن عربی چیزی فراتر از تلفیق نظرات سوفسطاییان، دهریون و فیلسوفان نیست و اینها نه تنها تعالیم پیامبران و اولیاء نمی‌باشد بلکه دین خیانت هستند.<sup>۲</sup> خوافی آنها را مذهب ملحدان که مذهب وجود و اتحاد یعنی فرقه وحدت وجود و دیدگاه‌های مشایخ الطریقه یعنی شیوخ صوفیه را برگزیدند، می‌نامد.<sup>۳</sup> موجزترین تعریف الحاد در نظر خوافی، انحراف از مسیر کتاب و سنت نبوی است. برای مثال، سوفسطاییان مرتد هستند زیرا آنان روش‌های مناظره و مجادله را برگزیدند.<sup>۴</sup> خوافی مرتدان را به دو گروه بزرگ تقسیم می‌کند: کهنه ملحدان و نو ملحدان. کهنه ملحدان در واقع باقی‌مانده مجوسیان و آتش‌پرستان بودند. در مواجهه با قدرت قاطع اسلام، این مجوسیان و آتش‌پرستان سعی کردند که به پوشش و کسوت اسلامی درآیند و اعتقاداتشان را در افکار باطن یعنی «عرفان» پنهان کنند. چیزی که خوافی در تلاش برای نشان دادن آن است، دوگانگی ظاهر و باطن است که در واقع مشروعیت‌بخشی اعتقادات مجوسی قدیم در پوشش گفتمان اسلامی است.<sup>۵</sup> معروف‌ترین نماینده کهنه مجوسیان در اوایل تاریخ اسلامی حمدان قرمطی (متوفی ۸۹۹/۲۸۶) سرسلسله جنبش قرمطیان در قرن نهم بوده است. خوافی بخشی از رساله‌اش را به حمدان قرمطی اختصاص می‌دهد و در مورد او می‌نویسد که حمدان به اصفهان رفت تا عقاید خود را تبلیغ کند. با این حال او در اصفهان موفق نبود، چون مردم آنجا تمایل نداشتند افکار خود را روی موضوعات خاص تغییر دهند؛ از این رو قرمطی عقایدش را در قهستان گسترش داد و در نهایت حسن صباح معروف، (متوفی ۱۱۲۴/۵۱۸) رهبر اسماعیلیان نزاری در الموت، در اثر این تبلیغات ظهور کرد.<sup>۶</sup> همان‌طور نوملحدان، اصطلاحی که دلالت بر ملحدان دوره تیموری می‌کند، هدف اصلی‌شان این بود که شریعت اسلام را ریشه‌کن کنند. به گفته خوافی، این مرتدان جدید در سه شکل ظاهر می‌شوند: سوفسطاییان، دهریون و فیلسوفانی که از هیچ پیغمبری تبعیت نمی‌کنند (فلسفیان غیر تابعه پیامبران) و

and Nurten Kılıc, Schubel (Istanbul, 2011), pp. 223-226.

۱. زین‌الدین خوافی، *منهج‌الرشاد*، تصحیح نجیب مایل هروی، این برگ‌های پیر: مجموعه بیست اثر چاپ نشده فارسی از قلمرو تصوف، تهران، ۱۳۸۱، صص XXXIII.LXV، ۵۷۹، ۴۷۳.

See also K`ole, Zeyn`udd`im H`af`i, p. 54.

۲. همان، صص ۴۸۴، ۵۵۶-۵۵۴.

۳. همان، صص ۴۸۸ - ۴۸۷.

۴. همان، ص ۵۴۱.

۵. همان، صص ۵۴۶-۵۴۴.

۶. همان، صص ۵۴۷ - ۵۴۶.



در نهایت «طرفداران وحدت وجود» (وجودیان)<sup>۱</sup> سوفسطاییان کسانی هستند که معتقدند اشیاء، وجودی و ثباتی نیستند و هر چیزی که ما می‌بینیم، خیال و موهومات است و مقصود و هدف غایی‌شان، ریشه‌کن کردن نبوت و شریعت است. او همچنین می‌گوید که آنها طرفداران وحدت وجود (وجودیان) نیز بودند. آنها بایستی مورد ضرب و شتم قرار گرفته و سوزانده شوند تا اینکه بفهمند تازیانه و آتش سوزان نیز وجود دارد و اعتراف کنند که اشیاء در این جهان وجود دارد.<sup>۲</sup>

به گفته خوفا، اصطلاح دهریون عمدتاً اشاره به کسانی دارد که اعتقاد به ازل بودن زندگی و هستی داشتند.<sup>۳</sup> دهریون منکر روز قیامت و روز رستاخیزند، اما وجود خدا را انکار نمی‌کنند.<sup>۴</sup> به نظر می‌رسد خوفا اصطلاح فلاسفه را در یک مفهوم حتی گستره‌تری به کار می‌برد. او می‌گوید که فلاسفه کسانی‌اند که سیاست، قانون و قدرت دنیوی (ترجمه تحت الفظی حل: حذف به قرینه معنوی برای حل و عقد) و حرمت را به عنوان یک امر مهم در این زندگانی نمی‌بینند و این که بهشت و جهنم و پاداش و جزا همه این جهانی هستند نه در زندگی پس از مرگ.<sup>۵</sup> او به ویژه نگران این واقعیت است که برخی از معاصران او به جای دستورات پیامبران، رهنمودهای حکمای یونان را پذیرفتند.<sup>۶</sup>

عقیده‌ای که هر سه باور را به دسته و گروه نوملحدان پیوند داد، مذهب وجودیان بود. باور اساسی وجودیان این بود که وجود واحد است و این که خداوند راست و بس، خود وجود است. جزء خدا هیچ چیزی وجود ندارد. وجود خدا تعین ندارد و وجود این اشیاء عینی وجود خداوند است. صفات این اشیاء عینی صفات علم الهی می‌باشند نه تعینات عینی‌شان. به عبارت دیگر، وجود حق و وجود خلق همان شیء می‌باشند.<sup>۷</sup> اگر این نوملحدان بگویند که اشیاء هیچ وجودی غیر از وجود در وحدت خداوند ندارد، آنها سوفسطاییان هستند و با رد قرآن و روز قیامت کافر می‌شوند. و اگر آنها ادعا می‌کنند که اشیاء خلق شده وجود دارد اما وجودشان غیر قابل تشخیص از وجود خداست، پس آن به این معناست که وجود خدا نیز کیفیت‌های زندگی

۱. خوفا، منهج‌الرشاد، صص ۵۵۴ تا ۵۵۳.

۲. همان، صص ۵۵۵-۵۵۴.

در فلسفه اسلامی، سوفیست «کسی است که به قضاوت دلخواهی ممارست کند» که نقطه مقابل جدلی‌ها است. به عبارت دیگر، سوفیست‌ها نسبی‌گرا بودند. بنگرید:

I. R. Netton, "al.S̄ufist. a'iyūn", EI2 Vol. 9, p. 765

3. I. Goldziher [A. M. Goichon], "Dahriyya", EI2 Vol. 2, p. 95.

به گفته سید شرف جرجانی، الدهر «زمان ابدی که گستره عظمت و بزرگی الهی و باطن زمان است در جایی که ازلیت گذشته و آینده یکی شده‌اند» است. سید شریف جرجانی، کتاب التعریفات، ص ۱۱۱. ترجمه التعریفات توسط گل‌زیه‌ر است.

۴. خوفا، منهج‌الرشاد، صص ۴۸۴، ۵۵۵.

۵. همان، صص ۴۸۴، ۵۵۶.

۶. همان، صص ۵۷۲ - ۵۷۱.

۷. همان، صص ۵۵۶.

مانند تولد و مرگ را دارد. بنابر این عقیده وحدت وجود نادرست است.

منهج/الرشاد دفاع از جایگاه خود خوفافی به عنوان یک متفکر برجسته هرات است. به نظر می‌رسد خوفافی فشار خاصی را احساس کرد و ضرورت دانست تا عقایدش را توضیح دهد. در هر بخش، واضح است که نگرانی مهم خوفافی وحدت بیشتر جامعه‌ای بود که با قرآن و سنت، پایه‌ریزی و حفظ گردید. خوفافی مدام پیروان ابن‌عربی یا نوملحدان را متهم می‌کند که مسئول از بین بردن وحدت جامعه بودند. به گفته خوفافی، شاهرخ، تلاش‌های بسیاری را به کار بست تا از شریعت حمایت کند و قوانین چنگیزی را لغو کرد و اکنون تمام مردمان با باورهای غلط (بد مذهبان) در تمام گوشه و کنار جهان به طور فزاینده‌ای در رد سنت و شریعت نبوی جسور گشتند و خوفافی شاهرخ را تشویق می‌کند که آنها را از بین ببرد.<sup>۱</sup>

قصد خوفافی در رساله‌اش، تنها این نیست که شجره‌نامه‌ای را به جنبش‌های فکری گوناگونی که در زمان خودش آنها را تأیید نمی‌کند، نسبت دهد یا رد پای جنبش‌های فرقه‌ای اواخر قدیم و اوایل میانه که افتادن در دام یک بحث تهاجمی خوفافی خواهد بود، کشف کند. در واقع، خوفافی در تلاش بود تا طبقه‌بندی جدیدی بر طبق قدرت سیاسی، در این مورد یعنی شاهرخ - که درباره حدود چیزی که پسندیده است و چیزی که پذیرفتنی نیست هشدار داد - را تدوین کند. بیان او بسیار تند است که هیچ شخصی جز پیروانش از آزار و اذیت آن رها نبودند. بنابر این، ساده لوحی است که بگوییم *منهج/الرشاد* به طور کامل ربطی به تصفیه متفکرانی که نزدیک به اواخر سال ۸۲۰ بودند و بعد از ترور نافر جام در سال ۱۴۲۷/۸۳۰ به اوج خود رسید، نداشت. در این مسئله، چیزی که ما نمی‌توانیم بگوییم، این است که آیا *منهج/الرشاد* یک رساله برای دفاع بود یا برای حمله به دیگران. ممکن است سوءظنی به دلیل ارتباطش با محافل فکری آذربایجان - او شاگرد کمال خجندی در تبریز بود - و به سبب نفوذ قابل توجهی که بر نخبگان حاکم تیموری در هرات داشت، متوجه او بوده باشد.<sup>۲</sup>

از طرف دیگر، خوفافی همچنین به عنوان مخالف سرسخت ابن‌عربی و عقایدش در وحدت وجود شناخته شده بود. او حتی برای حمله به حامی خودش، احمد سمرقندی به سبب خواندن شعر قاسم انوار در طول خطبه‌هایش در هرات تردید نکرد و او و افراد نزدیک به او را آزار داد. همچنان که شهرزاد بشیر گفته است، خوفافی عقیده وحدت وجود را «در زمره نکوهیده‌ترین جنبش‌های فکری در تاریخ اسلامی» دانست.<sup>۳</sup> بنابر این، در بافت ترور نافر جام، به نظر می‌رسد *منهج/الرشاد* خوفافی تلاشی بود تا از فرصت به دست آمده به بر علیه موافقان عقیده وحدت وجود استفاده کند.

۱. خوفافی، *منهج/الرشاد*، صص ۴۸۶، ۴۸۷.

۲. نوریس، *مرآت‌الطالبین*، ص ۵۹؛ Manz, Power, p. 229.

3. Bashir, Sufi Bodies, p. 99.

## نتیجه گیری

بعد از بررسی دقیق منابع، به نظر می‌رسد در موقعیت بدتری برای درک ترور نافرجام ۲۳ ربیع‌الثانی ۸۳۰/۲۱ فوریه ۱۴۲۷، از چیزی که در آغاز این مقاله بودیم، قرار داریم. تقریباً هیچ عنصر واحدی در داستان احمد لرو شاهرخ که به وسیله منبع دیگری قطعی باقی بماند، وجود ندارد و ما با هیچ پاسخ صریح و روشن به سؤال از آنچه واقعاً در آن روز در هرات بعد از نماز جمعه اتفاق افتاد، روبرو نیستیم. احمد لرو چه کسی بود؟ آیا آدم‌کش حروفی بود که دستور داشت تا شاهرخ را بکشد، چنانچه حافظ ابرو و عبدالرزاق سمرقندی علاقه داشتند ما باور کنیم؛ یا چنانچه محمد طوسی نشان می‌دهد، او توسط شخص دیگری فرستاده شد تا شاهرخ را بکشد؟ نقش حروفیان چه بود؟ آیا آنها بدعت‌گذاران مزاحم بودند یا تنها سپر بلای کسانی بودند که به آسانی اهدافی برای انگ زدن به عنوان مرتدان یا بی‌دینان داشتند؟ درباره صائِن‌الدین تُرکه که مدت طولانی قبل از ترور نافرجام بازداشت و بازجویی شد، چه؟ چگونه مشکلاتشان به ترور نافرجام مربوط شد؟ آیا زین‌الدین خوافی تنها چون هراسان شد، به طور تهدیدآمیزی اتهام الحاد بر ضد بسیاری از متفکران تیموری، خصوصاً کسانی که در اطراف اصفهان متمرکز شدند، می‌زند؟ یا واقعاً او باور داشت که این بی‌دینان قصد داشتند زمام امور جهان را در دست گیرند؟ در واقع دشوار است که موضوعی را بر مبنای شواهد موجود، اعتبار ببخشیم. با وجود این، در بازجویی، خواه از نوع مجرمانه یا تاریخی، عاملان به اندازه همان انگیزه‌ها و روند کارشان اهمیت دارند و با چند استثناء، تمامی منابع متفق‌القول اشاره به نقش پررنگ عاملان دارند: شاهرخ هدف بود، احمد لرو، قاتل و حروفیان یا مقصر و یا قربانی بودند، اما دیگر متفکران، خصوصاً کسانی که گرایش به علم حروف داشتند، قطعاً قربانی بودند.

یک استثنای مهم، میرزا بایسنقر است. اگر ما صرفاً گزارش سمرقندی را باور کنیم، چگونه می‌توانیم قصور حافظ ابرو را در بیان حضور حامی خود در چنین روز پر حادثه‌ای توضیح دهیم؟ به رغم همه چیز، او زبده‌التواریخ بایسنقری را به میرزا بایسنقر تقدیم کرد. شاید در تلاش بود تا قضاوت نادرست حامی خود را - که منجر به قتل احمد لرو، مهم‌ترین شاهد این رویداد گردید - پنهان کند. اما اگر میرزا بایسنقر حضور نداشت، چرا سمرقندی این شاهزاده معروف تیموری را به خاطر عدم محافظت از پدر و شاهش نقد می‌کند؟ در واقع نقش میرزا بایسنقر در تمامی رویدادها موجب سوءظن می‌شود. ما واقعاً نمی‌دانیم نوع روابطش با معروف خطاط و دلیل دشمنی او با قاسم انوار چه بود. به ویژه گزارش محمد طوسی از میرزا بایسنقر قابل توجه است. طوسی رساله‌اش را با تقدیم‌نامه طولانی به بایسنقر که عنوان سلطان را به او نسبت داده و پادشاه اصلی‌اش می‌نامد، پایان می‌دهد. او در ادامه چگونگی اخلاق و خصوصیات بایسنقر را که می‌توانست مناسب فرمانروایی باشد، شرح می‌دهد.<sup>۱</sup>

جالب است که طوسی زادگاهش را بلافاصله بعد از ترور نافرجام ترک می‌کند و در مسیر مکه می‌میرد. بایسنقر در میان سپاهیان و طبقات تحصیل کرده هرات بسیار شایسته احترام بود و دست کم از سال

۱. طوسی، مجمع‌التنهانی، صص ۳۸، ۴۲.

۱۴۱۶/۸۱۹ در زمانی که به عنوان امیر دیوان منصوب شد، به عنوان وارث بالفعل مطرح گردید. همچنین او خوشنویسی ماهر و حامی بزرگ آثار هنری در هرات بود.<sup>۱</sup> با این حال، نقش دقیقش در رویدادهای سال ۲۷/۸۳۰-۱۴۲۶ هنوز در رمز و راز پنهان مانده است.

شاهرخ به عنوان احیاگر بزرگ اسلام سنی، تحسین شده است و در واقع، در نشان دادن خود به عنوان مدافع اصول شرعی بعد از تیمور - که از طرف مورخان تیموری به عنوان حامی بزرگ اصول سیاست چنگیزی به تصویر کشیده شد - نسبتاً موفق بود.<sup>۲</sup> با این حال، همچنان که جدیدترین تحقیقات نشان داده است، رابطه شاهرخ با متفکران تیموری، تیره و همیشه موضوع بحث بوده است.<sup>۳</sup> رویدادهای پیرامون ترور نافرجام بر این واقعیت تأکید می‌کند که شاهرخ می‌بایست نگران اقتدارش در برابر طبقات تحصیل کرده و دانشمند مقارن نیمه سلطنتش بوده باشد.<sup>۴</sup> گسترش جنبش‌های موعودگرا، نشانه‌ای از جریان سیاسی گرد آمده در اطراف مسلک‌های هزاره‌گرایان افراطی است، اما به نظر می‌رسد که گویی مشکل فقط شامل مهار جنبش‌های فکری که برنامه سیاسی روشنی داشتند، نمی‌شد، بلکه تقریباً در نحوه تعیین و کنترل حوزه فکری‌ای که به طور فزاینده در حال رسیدن به خودمختاری، چه در قالب تشکیلات صوفی مانند رقابت‌های مختلف دودمان خواجهگان در آسیای مرکزی یا در شکل تشکیلات فکری غیر رسمی مانند اخوان‌الصفای

1. Hans R. Roemer, "B'ayson'gor, G'at .al.D'in", *Elr* Vol. 4, pp. 6-9.

۲. ماریا ای. سابتلنی سیاست‌های شاهرخ در طرفداری از مذهب سنی را در حوزه‌ای از مطالعات مورد بررسی قرار داد. در مورد نقش اخیرش در این مسئله، بنگرید: Subtelny, *Timurids*, pp. 24-28. همچنین بنگرید:

eadem, "The Sunni Revival under Sh'ah. Rukh and its Promoters: A Study of the Connection Between Ideology and Higher Learning in Timurid Iran", in *Proceedings of the 27th Meeting of Haneda Memorial Hall Symposium on Central Asia and Iran August 30, 1993 (Kyoto, 1993)*, pp. 14-23; eadem, "The Cult of 'Abdull'ah Ans.'ar' under the Timurids", in *Gott ist sch'on und er liebt die Sch'onheit - God is Beautiful and he Loves Beauty*, eds. Alma Giese and J. Christoph B'urgel (Bern, 1994), pp. 377-406.

و نیز بنگرید:

Subtelny and Anas B. Khalidov, "The Curriculum of Islamic Higher Learning in Timurid Iran in the Light of the Sunni Revival under Sh'ah. Rukh", *JAOS* 115 (1995), pp. 210-236.

3. Bashir, *Messianic Hopes*, pp. 31-41; Manz, *Power*, pp. 209-210.

۴. پژوهش قدیمی در مورد حمایت و کارکرد سیاسی‌اش در دوره تیموری اثر ژان اوین می‌باشد: "Le M'ec'emat timouride 'a Chiraz", *Studia Islamica* 8 (1957), pp. 71-88.

اوین اغلب شواهدش را از دوره آغازین، زمانی که میرزا اسکندر بن عمر شیخ به طور نیمه مستقل در شیراز، بلافاصله بعد از مرگ تیمور به حکمرانی پرداخت، ذکر می‌کند. در دهه‌های اخیر حمایت هنری تیموریان از منظر تاریخ هنر نسبتاً به خوبی مورد مطالعه قرار گرفته است. بنگرید:

Thomas W. Lentz and Glenn D. Lowry, *Timur and the Princely Vision. Persian Art and Culture in the Fifteenth Century* (Los Angeles, 1989), pp. 67-157, and more recently Barbara Brend, *Muhammad Juki's Shahnamah of Firdausi* (London, 2010), pp. 22-37.

قرن پانزدهم بوده است، می‌شد. فعالیت فزاینده متفکران در تشکیلات رسمی و غیر رسمی، حوزه جدید و مستقلی را ایجاد کرد که تیموریان اغلب کوشیدند تا از طریق حمایت و نظارت اداری، آن را کنترل و به نفع خود به کار گیرند.<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد پیوستگی حوزه‌های سیاسی و فکری در زمانی که شاهرخ در اواخر سال ۱۴۲۰/۸۲۰ تصمیم گرفت که در سازمان تشکیلات فکری دخالت کند، به برخورد آشکاری منجر گردید. مشخص نیست چه چیزی موجب این تغییر فکر از سوی شاهرخ شده باشد، اما این امکان وجود دارد که در زمانی که شاهرخ تصمیم گرفت در نظم بخشی حوزه فکری موجود بر طبق معیارهای خود شتاب کند، مسئله اسحاق خُتلانی و شاگردش سید نوربخش که شورش موعودگرایی را در سال ۱۴۲۳/۸۲۶ در ختلان رهبری کرد، فرصت مغتنمی بود.<sup>۲</sup>

موارد زین‌الدین خوافی و صائِن‌الدین تُرکه به طور کامل، نمونه‌ای از این برخوردها هستند و از جایگاه تشکیلات صوفی در نیمه دوم قرن پانزدهم خبر می‌دهند. خوافی نقش برجسته‌ای را بین تشکیلات صوفی در حال ظهور بازی کرد و تُرکه شخصیت مهمی در محفل تشکیلات غیر رسمی معروف به اخوان‌الصفاء در فارس بود. خوافی با پناه بردن به سنت‌های ابداعی و بازتعریف ردائیل ملموس اوایل قرون اسلامی مانند قرمطیان، اسماعیلیان و باطنیان، از جاه‌طلبی سیاسی فاصله گرفت، در حالی که تُرکه تلاش مذبوحانه‌ای کرد تا به تشریح آنچه که مد نظرش بود، بدون بازگشت به کلیشه‌های چند صد ساله، بپردازد. شاهرخ و امرای قدرتمندش، شیوه اولی را ترجیح و دومی را کیفر دادند.

طرح ترور نافرجام، خواه واقعاً توسط حروفیه ریخته شده بود یا نه، عملاً، این اعضای حروفیه و دیگر متفکرانی که در تشکیلات فکری غیر رسمی از علم حروف به عنوان روشی در طریقت بهره می‌گرفتند، بودند که پس از این ترور نافرجام، متحمل فشارهای سنگین و تصفیه حساب‌ها شدند. در واقع، آنها بازیگرانی کوچک در بازی بزرگی بودند که ورق‌های آن برای عصر جدیدی رو می‌شد که اشکال جدیدی از آئین‌های فرمانروائی، علم سیاست و نیز اشکال جدیدی از عرفان و پارسائی در حال ظهور بود.

1. Manz, Power, pp. 209–210.

2. Bashir, Messianic Hopes, pp. 45–54; Devin DeWeese, “The Eclipse of the Kubravīyah in Central Asia”, *IranianStudies* 21 (1988), pp. 54–63.